

المؤمن بملأ الجبال خرقا معنی منقولست از پیغمبر صلی الله علیه وآله اینکه او گفت که ظاهر میشود در قرآن مری که نامش موافق نام پیغمبری باشد میشتابد مردان بسوی طاعتش خواه مردمان مشرک و خواه مؤمن بر میسند آنرا که همها را از ترس معنی بحال مهابت و شوکت خواهد رسید و دیگری آنکه گفته که عن النبي صلى الله عليه وآله قال يخرج رجل من الغنم بملأ الجبال والسمك والوعود خوفا ومهابدة فيخرج الناس المطاعين اليه والفاجر وبقية هذا الذين يعني منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه وآله اینکه او گفت که بر روی آید مردی از دلم که بر میسند آنرا که همها و صحای هر دو صحای ناموار را از ترس و هیت و میشتابد مردمان بسوی طاعتش خواهد مردمان نیکوکار و خواه بدکار و بد میسند و بر روی لفظ و دلم مشترک میان محقق از محلات خرفین کد و تخلف بسیار که در اینجا واقعت و الحال بدیده که چند ستموار است و میان طایفه ناموضعی که فرودین سرحد آنست میتوان بود که این دو حدیث شریف بیان یکو واقع باشند و اسید هست که آن مرد کار این یاد شاه و بن شاه باشند انشاء الله تعالی و بعضی رسانید که تا بحال پیغمبر و شرفش در میان ایشان این قسم تاسیدی واقع شد الحق کتابی عهد است احادیث اهل بیت علیهم السلام است و مصنف آن ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلبی که مخالفان نیز اعتراف بحال فضیلت و عهود و اندازری احتیاط تمام آنرا در بیست سال تصنیف کرده در میان غیبت صفای حضرت صاحب الزمان علیه علی آله صلوات الرحمن که شصت و نه سال بوده و در زمان مؤمنان عرض مطلب میکرد و اندر توسط سفر یعنی خراسان و کان از آن حضرت و ایشان چنان که کس بود و اندر تربیت و سوی ایشان و کلا بسیار بود و اندک اموال از شیعه امامیه میگرفتند و در عهد بن یعقوب بر بعد از نزدیک سفر بود و در سال فوت آخر سفر او الحسن علی بن محمد النخعی رحمه الله تعالی که سال سیصد و بیست و نه هجری باشد فوت شده بابت سال قبل از آن بدیده بود که هر حدیثی در آن کتاب که در غنایش و قد قال العالم علیه السلام باشد یا و فی حدیث آخر یا ما اند آفتابا شد نقل از صاحب الزمان علیه السلام باشد بواسطه یا بواسطه یکی از رسولان که قریبه صافه با آن باشد و مصنف رحمه الله تعالی زمان زیاد و بر این اظهار نموده است که در این کتاب است باریک نظر اصلاح آن بجهت خلاصی تعالی رسیده باشند و الله اعلم خفی فاند که اگر ترجمه هم خاصاتی لفظی باشد فارسی بیان نیست و اگر لفظا معصومی شود نمیتواند دانست که هر لفظی از عرب چه معنی دارد پس باید که بگویم و معنی نماید داشت چه بیان قصد نام معصوم بنزدند باز چه و تر استقصی در آن بقدر وسع احتیاط نیست لازم بر فایده بدانکه آیات قرآن

دو قسم است اول محکات دوم مشتاجات محکات آیات است که دلالت آنها بر معنی صریح باشد و احتمال نسخ در آنها نباشد و غیر آنها مشتاجات است و ما آنچه در ترجمه بعضی مشتاجات میگویم یا نقلست یا بحقیق نظر از احتمال جدید تفسیر آنها از پیش خود جاز نیست اینست شروع در شرح **اصل** **سوره الفاتحه** **بسم الله الرحمن الرحیم** یا برای استغاثت است و اسم که هر آن بوصول افتاد معنی رفعت و عظمتست و سوره است از سوره بسم سبیل و ضمیم و تشدید و بیان اینها می آید در کتاب التوحید در شرح حدیث اولی باری عز هم که باری معالی الاسماء و استغاثت است **معنی** مدد بخویم در کار خود بر رفعت و عظمت آن مستحق عبادت که بخشد است به چیز هر قدر بخواهد که لایق آنست مریا نیست بخلاق خصوصاً مؤمنان بفرستادن و تعیین صحیح تا از جهت مضرت اختلاف و مشکلات رهانند اگر تابع شوند **اصل** الحمد لله المجدد المجدد المجدد تقدیر به المطالبه لسلطان المذهب بحلاله المذهب الیه میمانند انشاء الله تعالی فی جمع خلیفه **شرح** الحمد ستودن معنی نیکی کسی گفتن در کاری که توانای عزای آنکار نیز داشته باشد بخواب نعمت و خواه ببید غریمت المجدد و نظایرش بر سر و فرج می تواند بود و بنا بر اول صفت الله است و بنا بر دوم خبر مبتدای محدودست تقدیر هو لام در نعمته و نظایرش برای سببیت است و سبب و ضم است اول فایده و آخر علت غایبه میباشد دوم غیر فایده و بنا بر اول الفقه اشارت باینکه ابتدا بعد از بسمله در سوره فاتحه برای اینست که حمد باعث استعجاب و دعا و طلب نعمت است موافق مع الله لمن حمد جناحی آید در کتاب الدعاء در حدیث اول و ششم باب التمجید و التمجید که باب بیست و هفتم است نعمته عبادت است از توفیق صراط مستقیم که سلطان در اهدانا الصراط المستقیم بر الیه که صراط الذین انعمت علیهم بدل الصراط المستقیم است و الذین انعمت علیهم با وجود آنکه صریح شده در غیر المصنوع علیهم ولا الضالین مفصل شدن در آیه سور نسا که ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و حسن اولیایک رفیقاً و چون صراط نبیین مخصوص است در هر روی علم در فضل احکام الله تعالی آخر معنی آنست حق که مذکور است و رد و ایراد سور یونس فاذا بعد فی الاقلال فالنقص من و ان من یجهدی الی الحق الحق ان یتبع الحق لا یجهدی الا ان یجهدی فالکلیف تخفون موافق آیه سور الملک ان من یشی بکتاباً علی وجه اهدی امن یشی بکتاباً علی وجه مستقیم زیرا که اختلاف و تعدد در هر روی علم غیبا شد بلکه ثابت راسخ است بخلاف طریق بر روی ظن نظیر اینکه خطا مستقیم میان و نقطه مشخص است در یکی بخلاف خط مستقیم ظاهر میشود که بر روی ظن در نفس احکام الله تعالی صراط مخصوص علیهم و ضالین است و بابت

چنانچه گفته در سورة يونس و سورة النجم كه ان الظن لا يغني من الحق شيئا بنا بر اينكه الاكلام للحق
 براي عهد خارجي باشد و اشارت باشد بآنچه در آيه سورة اعراف است كه الم يؤخذ عليهم
 سيقان الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وبيان ميشود در خطبه در شرح فندم تا آخر شيئا
 مفعول مطلق باشد و براي تأكيد عموم نفي باشد پس قول مصنف رحمه الله تعالى له الحق دلالت
 اشارت بآنكه سورة فاتحه بنا بر آنكه اول بر اهيمن قاطعه قرآن است بر حقيقت مذهب
 اماميه اثنا عشرية ضوابطه و آن وجود امام مقتضی الطاعة عالم جمیع نفس احكام الله تعالى
 است در هر زمان تا انقضای دنیا زیرا كه بغایت ظاهر است اينكه در ماز در هر زمان ناچار است
 از يقينان و قاضيان و افتا و قضاء در هر زمان مردمان از روی علم و دلالت و افعالات ممكن بدين
 بي وجود و ظلم و آن امام پس اگر بر و ان ظن ترك افتا و قضاء كنند با و بنا بر اينكه ميشود يا آنكه امام
 ظاهر ميشود و ليكن دنيا خراب ميشود بيش از ظهور و مدعی عليه السلام با تفاق اهل اسلام
 بخاري در صحيح خود در باب بيان ترتيب چند طريق روايت كرده از رسول الله صلى الله عليه و آله
 كه گفته كه اينده من بعد از من تا انقضای دنيا و زده اند كل ايشان از قرآن است **بذلك** آن آيه
 قاطعه قرآنیه را مثالی مينامند و ام الكتاب مينامند اول باعتبار اينكه حاصل مضمون هر يك آنها
 يكست و بسيار مكرر شده بعبارةهاي گوناگون و ضرر شفايي براي تأكيد و الزام بحت بر متكفل
 حاصل مضمون آنها كه بغير از ايشان بالذات كه روايات الله و مانند آن شده و توضيح مثلاً
 في آيد در كتاب التوحيد در شرح حديث سيم باب بيست سيم كه بار الهاد است و در باب شصت
 اينكه آنها صريح است در انماست كسي كه حكم است با معنی كه معصوم و عالم است بجمع متشابه
 قرآن و نفس احكام الله تعالى تا انقضای دنيا پس متشابهات نيز از آنها معلوم ميشود توسط
 سوال او و آن در غير علي و بازده و صواب و تحقق بدين با تفاق است و آنها محفظات است نزد الله تعالى
 با معنی كه منسوخ نشده و ميشود اصلاً موافق آيه سورة رعد يحق الله نايتار و يثبت و عتد
 ام الكتاب آيه سورة آل عمران هو الذي انزل عليك الكتاب يثبت آيات محكمات هن ام الكتاب
 و آيه سورة زخرف و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم بنا بر اينكه ضوابطه بزرگي شان باشد و علي
 اسم امير المؤمنين عليه السلام باشد و ميت باشد و الله تعالى در امثال آيه سورة فرق و سورة
 كه قل لها قل برهان كن ان كنتم صادقين در مكرر شده حكم كنند كان در مختلف فیه از روی
 ظن و حكم كنند كان در مختلف فیه بآنچه حصول علم بكا شدة بيجاهت برهان و
 هر چند كه حكم ايشان موافق واقع افتاده باشد **در حق** كه بنا بر اين لاشي می آيد كه عمل بظاهر
 قرآن و خبر واحد جامع شرط توان كرد در زمان سيبطام نيز بر آنكه عمل بظاهر خبر ظاهر افتاده

نميكند **در حق** كه جواز عمل با آنهاست لزوم جواز بر روی ظن در نفس احكام الله تعالى بدين
 كه افتا و قضا بضمون آنها جاز بدين است بجز جاز است محض عمل خود بضمون آنهاست
 خواه ظن بضمون آنها حاصل شود و خواه نشود موافق مذهب اخباريين اصحاب ماضي
 عنهم و رضوا عنه و آن عمل مستند است بدليل قطعي بر جواز آن نظير حكم قاضي بدين
 شاهدین عادلین خواه مشهور و مضمون قاضي شود و خواه نشود شيخ ابو جعفر طوسي رحمه الله
 تعالى در كتاب عتد الاصول در فصل في ذكر خير الواحد و جملة من القول في احكامه گفته كه وليست
 على خبر الواحد يصف اليه ان الله تعالى قال ما اتيناه الخبر و انه ايضاً يصف اليه ان الله تعالى
 بما اتيناه الخبر و ذلك معلوم عنه بدليل دل عليه و اين منافات ندارد با جواز بر روی ظن
 للعلم در غير نفس احكام الله تعالى مثل ثبوت عدالت شاهدین و تعيين قبله در وضع معين
 و تعيين مقدار جزيات و قيم متلفات و مانند آنها كه تنازع در آن ستم و لازم بعد از آن
 مينامند و امثال اينها لا محال احكام الله تعالى مينامند و موافق اينست آيه سورة حجرات
 الذين آمنوا اجتمعوا كثر من الظن ان بعض الظن اثم بنا بر اينكه هريك از اكثر امين الظن و بعض
 الظن عبارت باشد از آنچه مذکور شده در آيه سورة يونس و سورة النجم و بيان شد و العباد عليهم
 شخصي بمقتضاي عاقبت نيكو بر خصصت بزرگتر از ان شخصه و ان تعظيم بين تعظيم بعد عباد الله
 باشد نه كعبه و تعظيم بعبادت يا فرمايند آنست و بر روی فتواي اهل حق عبادة الله تعالى
 تعالشان و بر روی فتواي اهل باطل عبادة ايشان و عبادة شيطان و شركت القدره توانايي بر
 يك از آن جزئي و بكون آن خير و اين اشارت بآنكه حصر و عبوديت در الله تعالى
 در اياك تعبد و اياك نستعين بسبب اعتراف بقدريت بر تقييق و خذلان و قدرت بر هر چه در
 تعالى است بر استغانت باو است و بر وجهي كه مكرر ذكر اويند و ميگويند كه آنچه ميكند اسباب
 نكردن آن نكردن و آنچه نميكند اسباب كردن آن نكردن مگر استحقاق عبادت و نكردن بلكه استحقاق عتد
 نيز از طاعة فرياد از ابي السلطان غالب بودي بر مملكت المطاع السلطان اشارت بآيه سورة
 حم مجيد ثم استوفى الى السما و هو حي و خان فقال لها و للارض انبيا طوعا او كرها قالت انما اطاعنا عين
 الوجه ترس الجلال خالي بودي از تعبد و طوع و مراد اينجا عدلت الموهوب بحلاله اشارت
 بآنكه عفوان بعض غاصبان ظلم است بلكه ظلايت است اگر چه مقتضاي عدل مملت دادن ايشان
 در دنيا باشد موافق امثال آيه سورة آل عمران ذلك بما قدمت ايديكم و ان الله ليس بظلام للعبيد
 و آيه سورة اعراف انما نكركم الله فلا يمين لكون الله الا العقيم الخاسرون الرتبة توجه بسوي جزئي
 التوجه كن لحي الامر خادته يعني كاري كه معبد به باشد و صيغة فعل و مانند آن را نيز امرينانند

جمعی است که میگویند که اگر پیش از طهر و حیض این چنان کاری نشده باشد تعطیل لازم می آید و پیش
 ناظر است باختر و لا لعلنا ناظر است بابتدای اوایل برای ابطال مذهب مشایخین فلاسفه است
 و دوم برای ابطال مذهب اشراقیین فلاسفه است و میان پیشود در کتاب التوحید در شرح
 کلام مصنف برای توضیح حدیث اول باجماع التوحید الغلّه بفتح عین بنقطه و تشدید
 لام و تار و حدیث یک آشنایان بعد از آشنایان دیگر و مراد اینجا خود لازم در معنی وقت
 و برای سببیت نیز میتواند بود بسوی ایجاد است بعد از ایجاد چیزی و اضافی آن بمعنی الحقیقه
 ضد مجاز و مراد اینجا اصل است الربوبیه صاحب کل اختیار چیزی بودن الضبط بتصرف و حق
 در آوردن الالهام جمع و هم بمعنی چیزی که کاهی بدل گذرد و آنرا خاطرنیز مینامند القادر
 اقسام چیزی صفات اینجا جمع صفت بمعنی صد رتبه است اگر مراد بیان انواع آن باشد
 و استعمال صفت و دو قسم است اولی با حرف جر که صله آن باشد مثل اینجا و متبادر درین قسم
 اینست که مراد بیان چیزی با هم جامد محض باشد مثل جسم و بلور دوم با یا صله مثل و صف بعد
 صدمه و متبادر در این قسم اینست که مراد بیان چیزی مطلقا باشد الحجاب بان و فاصله میان
 دو چیز مثل دیوار اینجا و مناسبت الصوره بیکر بمعنی بدن آدمی و فاسد آن که بحرف **ج**
 اختراع کرد الله تعالی همه چیز را غیر خود را اختراع بحیث ابتداء کرد آنها را ابتدای عجیب بقدر
 خود اختراع کرد بمعنی اینکه قدره و احتیاج بآوده ندارد و بحکمت خود ابتداء کرد بمعنی اینکه حکمت
 اگر تضاد از آن چیزی کند تعطیل نیست چنانچه در دعا واقع شده که یا کما فی اعطائه و منع
 حدوث آن چیزها نه ازاده شد تا دروغ شود اختراع او و نه در وقت خودی بسوی ایجاد شد تا
 دروغ شود ابتداء او چه آفریده هر چه حق است چنانچه خواست در حالی که بغایت بیکانه پاک
 آفریدن بود تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را تا ظاهر کند صاحب کل اختیار بودن او بر حقیقت
 و نسبت هر کس و هر چه راست نه در مجاز چنانچه مردم صاحب اختیار ملک خود مینامند چنانچه
 او هرگز کاری در آن میکنند تا ایشانرا معطل نگیند چه آن مجاز و بی اعتبار است ضبط نمیکند
 کند ذات او را و خودها را مراد اینست که معرفت او بصفا فی که در اختلاف در آنجا و در دلیل او آثار
 ضروری هیچکس نیست و غیر صد بکند ذات او احتیاجا ناخاطرها را مراد اینست که معرفت او با کما
 بکفر نیز حاصل نمیشود کسی را بی وجهی با نبینا و در مثل و در غیر اینها و در ظاهر و در باطن
 او را مقتدا که از خواص اجناس است چه عاجز شدن نرسید به تشخیص و دیدهای چشمها و دلتها و کم شدن
 در اقسام بیاضهای او با هم جامد محض چه و در شده از نای در بانی که برای آن در بانی دیگر
 باشد و پوشیده شده از مایه پرده که برای آن پرده پرده دیگر باشد بر قیاس از آنچه باطل است

بآتش که نهانی بسیار و باد شامان اهل دنیا بواسطه تعدد حجاب پرده بینات و نیز اشارت
 بر درجیه مخالفان که می آید در حدیث هفتم بار خیم کتاب التوحید که بابت ابطال الربوبیه
 است شناخته شده صفات ربوبیت نه بدیدن و میان کرده شده است بخیری که منافی
 بیکر است و شناخته شده است بخیری که منافی جسم است نیست سخی عبادتی و مکر او که بیکر
 بغایت بلند و برده است **الف** ضلک الالهام عن بلوغ کف و هکذا القول ان تبلیغ
 غایب نهانی که لا یبلغ حد و هم لا یدر که نفاذ بقصر و هو السمع البصیر **ج** و هکذا
 بدان بنقطه از باب نصر است صاحب قیوس گفته که الداهل المختار یعنی کم شده است خطرها
 از رسیدن بکنه ذات او و مخیر و عاجز شده است از اینکه رسد بشفان که ذات او بیان این آنکه
 نمیرسد بذات او و ندی خاطری و تعیین نمیکند او را که در بی جستمی و است و بر شمای بیجا
 شنیدن و دیدن و دیگران نسبت بشنیدن و دیدن او هیچست و اشتباه در تفاسیر اربع میشود
 مثلاً در و در و در پیشوند و کوچک می بیند اطلاق غایب بریشان باشتار اینست که مانند علم
 در اشکرا هست **الف** احق علی خلف بر سبله و اوضح الامور بدلائله و اشبهت الی شکل
 بشیرین و منذرین الی هکذا من هکذا عن بینه و یحیی من حی عن بینه و لیجعل العباد
 عن نعم فاجله فی معرفتی بر بوبینه بعد ما انکره و یوحده بالاکلیه بعد ما اصفه **ج**
 الله تعالی راه عذرا می آید بر عیان در حدیث سبب فرستادن رسولان جدیدی مشرک و زنی
 نمیشوند گفت که راه علم با حکام رب العالمین بسته بود و سکوت جمیع بندگان در هر مسئله غیر معلوم
 میسر بود و اصلاح فضی و خود را بی در بعض مسائل غیر معلوم کرد و منکر بودی که معلوم مایه شدیم
 و ظاهر را خصلها و حکمای خود را بر اهلای های خود که حکمت و ائمه معصومین باشند
 جمیع احکام الله تعالی ازین دو چیز معلوم میشود در هر یک آن که می گوید فساد و در آن زمان
 و قیاس شوند و الله تعالی التفاضل محض فرستادن رسولان نکرد بلکه رعایت کرد اینرا که نبوده باشد در
 بر او تعالی حجتی بعد از انتقال رسل از دنیا باز روش که فرستاد رسولان را ثبات دهند و کان
 امتان خود را باوصیای خود و رسانند بکایان ازین و عذر را بر عی مخالفان و اصیلا اشارت
 بآیه سور نساء مبشرین و منذرین که لا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل تا بعد از آنکه
 شدن کسی که بعد از آنکه قیاس شده از روی دلیل باشد که راه عذرا می آید و در ایند چه ربوبیت معلوم
 هر طفلی است که بعد از آنکه رسیده باشد در راه اعتقاد بر ربوبیت مسدود نیست چه رسول یا وصی
 ظاهر مشهور است راه علم بمسائل گشاده است و اگر مظلومی و مستور است غیر ظالمش را سکت و هر
 مسئله غیر معلوم میسر است و مخالفان کسی که بخواب یافته از روی دلیل باشد که راه اعتقاد

صلاحت شدن و آله این تفاوت از کجاست بنده اشارت بآیه سوره انفالت و تا بهم یقینی و ترا
 گزیده بندگان از صاحب کل اختیار خود آنچه را که ندانسته اند و بآن احتیاج دارند پس شایسته
 صاحب کل اختیار خود را باینکه صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز و حاکم بر آنست بعد از
 نشان دادن ایشان او را و بیکانه و مانند او را در استحقاق عباده بعد از آنکه نزدیک شده باشند
 که برای او هم چشم در حکومت قرار دهند اشارت بآیه سوره بقره کان الناس فی الخلق
 نفع الله البیتین بشرین و مغذین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فی الخلق
 و ینبأ انک مراد این باشد که در میان علم الله تعالی بوده اینکه هر یک از مردمان جاهل و غیر
 عارضت با حکام دین پیش از وی باو یا رسولی که باو برساند چنانچه بیان میشود در حدیث دوم
 باب اول کتاب الحج و فادری نبعت برای تفریع باشد نه برای تعقیب پس مراد با نیکار بودیت
 الله تعالی عدم معرفت تفصیل احکام الله تعالی است و مراد با خدا در عرض صدق است و در آخر
 و آن حاصل است در هر ماقبل پیش از معرفت احکام دین توسط وحی یا توسط رسول و این تا قضا
 ندارد باینکه معرفت ربوبیت الله تعالی محلا حاصل باشد برای هر ماقبل چنانچه بیان میشود در
 حدیث اول کتاب العقاب مناسب این مقام است نقلی که بان معلوم میشود که مخالفان سفید و کراهند
 و تکذیب جمیع رسولان کرده اند بیان این است که این حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری که آنرا از
 نام کرده نقل کرده از نویری شایع جمیع کلام که گفته که انفع العلماء علی ان قول عمر حسیب انک لایست
 خود فقهه و دقیق نظر لانه حسیب ان یکتب امور و یأمر عتقا اعینا فاستحق العقوبه لکونها
 منصوبه و از او ان لا یستد باب الاجتهاد علی العلماء مرادش اینست که اتفاق کرده اند جمیع
 علما بر اینکه گفتار رسول است ما را که خدا و این در نزدی بود که اراده نمود بفرجه خدا علیه السلام
 که تجدید وصیت نماید و طلبید دولت قلم و در بهاری آخر بود و منع کرد که در او قلم نیارند
 از وی کمال را تا بی فکر او بود بواسطه آنکه رسید که در وصیت نامه چیزی چند نوشته
 شود که شاید عاجز شوند امت از آنها پس سختی عدل شد و در مخالفت آنها بواسطه آنکه خصوص
 میشد آنها و اراده کرد عمر که بپشت نشود در بر وی ظن بر علی **اصل** احمد بن حنبل بنی النوفس و شیخ
 رضاء و یوده و ذکر ما وصل الینا من سوانع النعماء و جزیل الالاد و جمیل البلاء **شرح** محمد
 سیکیم الله تعالی را حمد که تسبیح آن حمد دلت را و طهارت آن حمد بجدی که الله تعالی را حق
 بان یا مرد آنست که راضی شود از نیاید آن و بخا اخرج آن حمد شکر آنچه را که رسید بآنکه خدا
 نعمت است و بزرگ نعمتهاست و خونی آینه نعمت است **اصل** و اشهد ان لا اله الا الله و حده
 لا شریک له اله واحد صمد لم یجد صاحبه و لا ولدا و لا شریک له ان محمد صلی الله علیه و آله

عبد المجید و رسول انعمه **شرح** و کواهی میدهم که نیست مستحق عباده مگر الله تعالی بقیه
 او که نباشد شریکی او را در استحقاق عبادت یعنی هر باری قول الحیل که تهاست در خلق عالم
 رو کنند حاجت است نکرده برای خود زنی و نه فرزندی و کواهی میدهم که محمد صلی الله علیه
 و آله بنده اوست که بر گزیده او را از خلائق و فرستاده اوست که فرستاده او را الله تعالی بخلائق
اصل علی بن ابی طالب و رسول و طول هجرت من الامم فانیسط من المحمل و اعتبار من
 الفتنة و انقراض من المبرم و عی عن الحق و اعتناق من الجور و استحقاق من الدین **شرح**
 این عبارات می آید در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث هفتم باب بیست و یکم کتاب
 العقل الفاترة شقی و شکستی من درین رسول و نظایرش ابتلاست بقدر ظاهر من ال
 و مراد اینست که آنچه متفق علیه جمیع رسول است که نمی از اختلاف از روی ظن و مانند
 در جمیع بقدر رواج نداشت و این منافات ندارد باینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن زمان
 وحی عسی باشد بعد از تمیذ المطلب چنانچه بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث
 مولد النبي صلی الله علیه و آله و فاته که با صمد دوم است المجمعه خواب اول شب مراد اینجا
 غفلت الامم جمیع آنکه و ههای و مان الانیسط بر لکن و فاش شدن المحمل ناواری و فاش
 بخود رای در تجدید مکان اختلاف در آن و در دلیل آن رود و اینجا هر دو منافست الاخر
 پس شدن الفتنة اختلاف مردان بسبب روی ظن الانقراض بالکلیه و شدن ریمان با
 و مانند آن المبرم ریمان سخت تابیده شده و مانند آن العمی که غفلت التي کما اعدی مثل
 علم یقینی بخیر و کسی که علم یقینی در اوست و آنچه الله تعالی در کتابها خود فرستاده بخلائق
 الاعتناق از راه بد رفتی و از حد تجاوز کردن الجور بضم جیم و نشدید و او مغفور جمیع جای
 حاکمان بغیر حق و بفتح جیم و سکون و حاکم بغیر حکم بغیر حق الاتحاق بخود و بر طرف شدن
 الدین آنچه الله تعالی خلائق را بان تکلیف کرده و آن اقرار بیکانگی اوست **یعنی** در وقت
 رسولان و درازی غفلت خلائق و فاش شدن محمل و چون شدن نشسته و مانند پند عتق
 ریمانهای که الله تعالی بوحی رسولان تابیده بود مردمان از امام آن زمان که وصی عسی باشد و بد
 رفتن جو را چند خود و بر طرف شدن دین الله تعالی **اصل** و انزل الیه الکتاب فی البیان و
 البیان و ان اعزها غیر ذی عوج لعالمهم یتقون قد بینا الدنار و بعد بعد فضله
 و دین قد اوضحه و قرین قد اوجها و امور قد کفها خلقت و اعلمنا فیها دلاله الی
 النجاة و معالم قد عوا الی هداة صلی الله علیه و آله و انزل الیه و صدق بما امر و اوی
 ما تحمل من انقال الشوق و صبر لربه و جاهد فی سبيله و تصبر لاسیه و دعاهم الی النجاة و

حکم علی الذکر وعلیه علی سبیل الهدی من بعد بناهی و ذوات است للعباد اساسا و من بعد
 رفع لهم اعلامها لکلا یضلوا من بعده و کان بهم صلی الله علیه و آله و قاریها **مضمون**
 این عبارات منقول میشود از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب الحجۃ در باب البناهی
 و حدیث شافیه هم مولد الشیخ صلی الله علیه و آله و سلم و در اینجا بعد از او چنانکه پیش از این
 زیادتی هست و حدیثی که در آن بیان التماس التبیان بسیار ظاهر ساختن و این اشارت بآیه
 سورۃ آل عمران هذا بیان التماس التبیان بسیار ظاهر ساختن و این اشارت باید سورۃ فصل
 التبیان تا کل شیء القرآن خواندن و مراد اینجا خوانده شده است و این عبارت در سورۃ زمر هست
 التقری رسیدن ان الله تعالی بکرمه و بی هو و هو و ترک خود پسندیدن و خود را بی التبع
 ظاهر ساختن راه چیزی العلم و التمس و ان اعتقاد است که احتمال اختلاف آن در راه تحقیق
 نباشد مثل اعتقاد اینکه در وصف چنان است و اعتقاد بر آنکه احتمال اختلاف در دل هست ظن
 میکنند اگر از روی خواست طبع نباشد مثل اعتقاد بیک چیزی که در بازار مسلمانانست و اعتقاد
 مستدل میکنند اگر از روی خواست طبع نباشد مثل اعتقاد ان علوم باینکه مذهب پدرشان
 و یا آوردن دانسته را علم نمیکنند بلکه تذکر میکنند و خیال کردن معنی را نیز علم نمیکنند بلکه
 تصور میکنند و مراد علم اینجا معلوم است و آن مضمون آیات محکمات قرآنست التفصیل جدا کردن
 بسیار چنانچه در مقدمه یارید است که در میان هر دو اندیشه و مراد اینجا بسیار آوردن
 آیات محکمات قرآنست که در آنها خبر از ترک و اختلاف از روی ظن و یا ندانستن هست و جدا کردن
 آنها از هم بمشابهات تا احتیاج با نام و ناما جمیع متشابهات ظاهر باشد و تحت بر مخالفان مشرک
 تمام شود چنانچه الله تعالی در سورۃ اعراف گفته که ولقد جئناهم بکتاب فضلتنا علی علم و هر آینه
 تحقیق و آدم بر و ان ظن را که درین خود را بغفلت و یا آنچه گفته اند که تا بلکه بسیار مکرر در حدیث
 آن کتاب را بفصاحت با وجود آنکه در آن کتاب علم بود پس مراد بکتاب علم قرآنست که در آن خبر از
 از روی ظن هست و بر و ان چنانچه بر تامل و حمل آن بر معنیهای دور دارند و در سورۃ هود گفته
 که کتاب احکمت انما تم فضلت این قرآن کتابت است که عده آیات آن محکمات است عجایب که با وجود
 محکم بودن بسیار مکرر بیان شده مضمون آنها عبارت از کونا و کون و جدا کردن شده از هم بمشابهات
 بکفر از اختلاف برستی اعتقادی که آدمی دل بر آن بندد و جز آخرت خود را در آن قرار دهد و درین پسندیده نزد
 الله تعالی است اسلام است و اسلام آنست که شریکی برای الله تعالی قرار ندهند در چیزی که در آن احکام
 بان شود و بی مکاره اختلاف در آن و در تامل آن روز و حکم غیر الله تعالی را که هر آینه از روی علم
 نخواهد بود در آن پیروی نکنند و در بسیاری از آیات قرآن نمیزان اثر آن شده و مراد نمیزان نیست

الفراض جمع فرضیه چیزها که الله تعالی بر خلق در حکمات قرآن لازم ساخته لا مخرج لهم
 کارهای که در آن باشد و مراد اینجا مضمونهای بعضی حکمات است که در آن امر بیا اهل الذکر
 و بودن با صداقت و بخی از اختلاف از روی ظن و خود را بی و یا ندانستن آنها هیچ و مکرر شده و
 ذکر امور تخصیص بعد از تعمیم است زیرا که آنها از جمله فراض است المعارج علم بفتح هم و
 عین بفتح طه و فتح لام علامتهای که با آنها چیزی معلوم شود و یا ندانستن کونا و کون و بی
 هدایت نمیتواند بود که بنا بر هادی باشد و توبین برای تعظیم باشد و نمیتواند بود که بضرر
 بالله تعالی باشد الهدی راستی و راه راست الصدق کوفتن چیزی تحت که شکافنده شود و شکافتن
 بهم نتواند آمد و مراد اینجا کوفتن خصمانست بکلام صحیح که از تاویل دیگر نتوان کرد انتقال صحیح
 نقل بارهای کون و مراد اینجا از راهی است که حضرت رسول علیه السلام میکشید از میان کون
 و منافقان مانند استیزار و نیست و باید برای کون و منافقانها النبوة خبر داری بودن آدمی سخن الله
 تعالی را بی واسطه آدمی دیگر و نبوة و وطرف داری بیک یا تا تر از نبوت و مرتبه حدیث است و آن
 چیز است که بی مکاره اختلاف در آن و در تامل آن روزی احتیاج بدانستن سخن کون و بیان
 آن چیز و بی احتیاج بدیدن چشم یا شنیدن گوش و یا ندانستن و دیگری یا بیان تر از نبوت و
 نبوة است و مرتبه انعم معصومین علیهم السلام و یا ندانستن و در فاطمه علیها السلام و سلم
 رحمه الله نیز نقل شده و آن بیاد آمدن چیزی است بسبب سخن فرشته در وقت حاجت بیان یاد آمدن
 و آن بیاد آمدن سخن فرشته را حدیث میگویند و می آید در کتاب الحجۃ در باب حاجت و آنکه
 و یا نشانی انا انزلناه فی لیل القدر و تفسیر حیات اینکه هر سال در شب قدر فرشتگان نزد امام
 زمان می آید و بیاد او چیزی چند می اندازند که فایده کند او را در انس احوال آید از قرآن تا
 قدر دیگر و یا بیان تر از مرتبه حدیث مرتبه الهام است که مرتبه حاضر جوابان و زیارت و آن
 انداختن الله تعالی چیزی را بیاد کسی در وقت حاجت آنکس بیاد آنچه بی واسطه سخن کسی
 المناهی منجی راههای گناه ظاهر مراد اینجا مشابهات قرآنیست که عبارت از کونا و کون و در هر یک
 راه شناخت امام مقتضای الطاعة است در هر زمان الذماتی جمع داعیه چیزی چند که خوانند
 کسی را بسوی چیزی و مراد اینجا مشابهات قرآنیست که چون بی مکاره اختلاف در معنی آنها چیزی
 بخوانند و مانع از اقرار با احتیاج با نام مقتضای الطاعة در هر زمان و لا الهان شد که بود التماس التمس
 کردن اصل و یا اصل اساس اصل و یا مراد اینجا محکمات است چه آنها اصل مشابهات است المناهی
 جمع منار حاجاتی که بر بالای بلند نیست مثل کون و یا ندانستن که در اینجاها آتش می افروخته اند
 شمشاد نار که کم کان راه یابند با باد و بی وسایل آن محتاج آیند بهمانی و مراد اینجا افکار و افکار

حضرت رسول علیه السلام است که هر یک دلالت بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام میکند
یعنی والله تعالی فرستاد بسوی محمد علیه السلام کتابی که در آن بیان و تبیان هست بر
 حال آنکه آن کتاب قرآن نبیان عربیت که فصیحی زبانهاست و آنکه صاحب کجی باشد باطنی
 که در راه دانستن معانی قرآن اشتباهی اصلا نیست ای فرستادن و بی اشتباه کردن برای
 اینست که شاید مردمان ترس خدای تعالی فرزند دلیل بر عدم اشتباه در راه قرآن اینست که بنا
 تخفیف کرد الله تعالی معنی متشابهات قرآن را برای خلایق و ظاهر ساخت راه و انشراح متشابهات
 قرآن را بسبب حکمائی که معنوی آنها را بسیار گفت بعبارةهای گوناگون و در میان آنها متشابهات
 جاداد و بسبب بین اسلامی که آشکارا کرده آنرا و طلبیده از خلایق چه آن دین منافات دارد
 با تعویب اختلاف انصافی فلنر بسبب تکلیفهای صریح بجزی چند که لازم سخت آنها را و
 بسبب کارهای عمده از جمله فرایض که برده از آنها برداشت برای خلایق و فرغ ساخت آنها را
 چه در آنها راههای بسوی نجات از عذاب است و نشانها هست که بخوانند خلایق را بسوی
 هادیان عالمشان یا بسوی راه راست الله تعالی که بر هر بی امام حوائج و متشابهاتی آید
 این در شرح و تفسیر علی غرهم تا آخر در خطبه پس رسانید محمد صلی الله علیه و آله هر چه را که فرموده
 شده بود بان و صریح کرد هر چه را که فرموده شده بود و بجا آورد هر چه را که فرموده شده بود و
 بجا آورد هر چه را که بار کرده شده بود از تکلیفهای بیغمی و صبر کرد برای رضای صاحب کل جنتا
 خود و جهاد کرد با مشرکان در راه او و وضاحت کرد امت خود را و خوانند ایشان را بسوی چیزی که نجات
 درانت حصر فرموده ایشان را بر یاد آوری ربوبیت و العالین که امام عالم جمیع احکام است
 در هر زمانی با قرآن و نمود ایشان را راه اسلام بعد از خود که علی علیه السلام است و یازده روز پیش
 براههای آشکارا که آیات صریحه است و بخوانند که استوار کرد برای بدکان اصل آنها را و انشراح
 کاههای که بلند سخت برای بنده کانیهای آنها را تا هر کس بیند و دانند این همه را که باید
 کرد نشوند بعد از او بود پیغمبر صلی الله علیه و آله ببندگان شفق مهربان چه بیان میکرد برای ایشان
 چیزهای سهل را بر محالست که ایشان را بی تعیین خلیفه گذاشته باعث این قدر خونریزی
شرح اصل قلنا انقضت مدته واستكملنا انما له نوافله الله ورضیه الله وهو عند الله
 مرضی عمله وافر خطه عظیم خطم نفعی صلی الله علیه و آله وسلم وحکمت فی امتدکات
 الله ورضیه امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله صاحبین مؤلفین بشیء کل واحد منهما
 لصاحبه بالصدق **شرح** پس چون برآمد عزا و آخر رسید روز کار و برآمد اولاد الله تعالی
 و تفضل روح اوسوی رحمت خود کرد و او درین حال نزد الله تعالی نیکو کار برقرار عالیشان بود پس رفت

آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا و ابر کفایت در امت خود قرآن را و جانشین خود
 پادشاه مومنان و پیشوای بر هر کارکنان راضیات الله علیه رجالی که قرآن و جانشین نام
 بوده الفت تمام داشتند چه کوهی میدهد هر یک ازین دو برای دیگری بسبب است کرد
 و دیگر را یا یعنی که اگر امام غیر علی و یازده فرزندش علیهم السلام باشد قرآن باطل خواهد بود
 در آیت قرآن نمی از اختلاف از وظن بسیار صریح شده و هر کاهای معصوم عالم جمیع احکام نباشند
 علاجی بغير اختلاف از روی ظن نخواهد بود و قرآن باطل میشود و اگر قرآن نیکو بود علی و اولادش علیهم السلام
 عاجز میشدند از امامت و حکم از روی علم در هر چه بی مکارن اختلاف در آن و در دلیل رد و بیان
 اینست که ای **اصل** یطقی الاپیام عن الله فی الکتاب یا واجب الله فیه علی العباد و مطاعه
 و طاعة الانام و ولایه و واجب حقه الذی اراد من استکمال دینیه و اظهار امر و لا احیا
 یحید و الاستقضاء و یزید فی معادن اهل صفوته و یضفی اهل خیریه **شرح** پس هر دو جانا
 بیانیه است الولاية بکسر و لا بدک بمعنی کل اختیار خود را بدگری و لکن اشرف صمیمی است که
 بالله تقرب را اجماع با امام است و حاصل هر دو یک است و ضایع بعد از آن راجع بالله تعالی است که هیچ چیز
 که کسی از دیگری طلبید باشد الذی صفت واجب الاستکمال بغایت کامل شدن دیده عباد
 از اسلام و آن توحید الله تعالی است در ربوبیت و لا اله الا الله حاکم در جلال و حریم نبی
 مکر الله تعالی بواسطه یا توسط رسول پس اختلاف از روی ظن جایز نیست الا در کاری که معتقد به
 باشد و مراد از امام عالم جمیع قرآن در هر زیانت الاحتیاج راه باقی بحق بسبب حجتی و برهانی
 الجمیع حجت باطنی غلبه بر خصم و مراد اینجا اوصیای عالمین جمیع قرآن است الاستقضاء و استیفاء
 النور یعنی و مراد اینجا و حیث که مذکور است در آیه سور سوری و لکن جعلناه نورا خدی به
 من نشار من عبادنا و بیان میشود در کتاب النجاة در شرح حدیث اول باب الرجاء فی الاثمة
 علیهم السلام که باب پنجاه و ششم است فی معادن حال نوره است المعلن بکسر ال جانی که در آن الله
 فیرون و مانند آن گذاشته و مراد اینجا جانشین رسول است که رسول هر چه بوحی الهی دانست باو
 سپرده الصفاق بفتح و کسر ضم صاد و یفقطه خالص و مراد بصفتی که محمد صلی الله علیه و آله است
 و اهل صفوته مومنان باو اند بفتح فاء و سکون یا و اصل مصطفین بوده و من باضافه افتاده و مراد
 اینجا جمیع است که رسول صلی الله علیه و سلم و آله ایشان را با الله تعالی بر گردید و جانشینی الهی و بکسر
 بافقطه و سکون بفتح یا و نقطه در بیان اسم اختیار یعنی برگزیدن و مراد بختی که محمد صلی الله علیه
 و آله است و مراد باهل خیریه مومنان باو اند **یعنی** بیان تصدیق هر کدام دیگر را اینست که گویا میشود
 امام حق از جانب الله تعالی در قرآن بیان آنچه واجب ساخته الله تعالی بر بدکان آن واجب فرموده است

تعبیر کرد الله تعالی مردمان در پی او کسی را که پیش ازین بجهت خود نباشد و راه نایابان
باشد و پادشاه ایستادگی کند در کار قرآن و رعیت باشد راه نایابی میکند امامان راستی را
را بسبب انسانی ایشان قرآن و بداندن قرآن عدالت در حق می کند **اصل** حج الله و عبادته
و رعایت علی حقیقه بدین بندگان العباد و یسعی فی سبیل الله جهاد الله حقیق للانام
و مضایج للظلم و مضایج للکلام و دعاءم للابلام و جعل نظام طاعت و قام وقته الشیم
فمنه ضایع علم و الزم الهم و بما جعل **شرح** حج الله رفیع و خیر مبتدای محذوف است بقدر هم
و این سببی بر اینست که یکی از ایشان در زمان نبی نباشد و بجای او بیرون ظاهر نام باشد اصل اختلا
که مشرکان و عاصیان غالب میشوند بر الله تعالی در کفر و کفری که الله تعالی از ایشان نقل کرده
سوره انفکام که سبب قول الذین اشركوا الله ما اشركوا الا بائنا ما لا یخسرنا من شیء و خواهد
جعی که گناه شرف اند الله تعالی را و بیرون ظاهر که اند که اگر الله تکلیف کرد ما را بیک بیرون
ظن در مسائل فرعی بنیاست که جمیع مسائل در محکات قرآن بیان کند و در محکات قرآن را
کند بسوی امامان تا جمیع مسائل ثانی را بیرون ظاهر کنیم و نه پیشوایان و بیرون ظاهر کنیم ظن
خود هیچ چیز را چنانچه جمعی میگویند که در طریق اخباری در اعمال شرعی حر است زیرا که واجب
اجتهاد و یا تقلید جمعی تفسیری و طریقه ایشان شیخ ثالث است النظام بگرونی رشت که در آن
مردان و میمانند آن گشتند که بر آنند نشود تمام بقیصان بودند **شرح** امامان راستی و محکمات
الله تعالی اند و خداوند آن اویند و نشانان اویند غلوئی و او که شیطان چون کز ایشان را زیاد
بدین اسلام می آیند بر اهتاف ایشان شدگان و گناه و میشت و بر شیخ ایشان نمی آید
الله تعالی ایشان را زیندگی برای و مان چنانچه می آید و در کتاب الحجة در بعض احادیث باب حج
که بابک الاصل لا یتخلو من حجة است اینکه اگر یکی از ایشان در زمان نبی نباشد زمان قرار خود
نمایند و که مانند ایشان را از اجتهاد برای تاریکی و تکلیف های گشت و چه بی کسب از ایشان
گشت و چه بی کسبی که بی سبب اختلاف در آن و در لیل آن روز در محکات قرآن و ضعیف
وین نباشد جایز نیست و می آید در باب الصحة و حفظ الکسان از کتاب الایمان و الکفر که امام
محمد باقر علیه السلام گفته که نیستند شیعیان ما که لا ان یعنی در زمان مظلومی ایشان که
ایشان را ستمهای اسلام چه چنانچه خدیجه بیستون بی قرابت اسلام بی یکی از ایشان بی اعتبار
و که مانند الله تعالی رشت طاعت مردم و قاضی نماز و روزه و مانند آنها از اجتناب از و چه بی کسبی
مخض ایشان در محک که معلوم باشد محض ایشان در آن خود بخت و در آن شل حجاز ستم و چه
سبب با و در حق و چه معلوم آن شل حجاز عمل بجهت واحد صحیح و دیگر و الا شل حکم ایشان در

مشکلی که معلوم نباشد محض ایشان در آن خود بخت و در آن شل حجاز ستم و چه
ایشان در آن مابقی که از الله هدای بر ستم گریست باشد و از خود را ستم گریست باشد
اصل و خطره علی غیرهم التعمیر علی القول علی ما یجملون و ستم حقد مالا یعلمون من الحق
از الله باریک و تعالی من استغفار من شاز من حقه من ملات الظلم و یغشیة الهم **شرح** غیر
چیزی که چند صفت چیزی دیگر باشد چنانچه الله تعالی حکایت کرده در سوره یونس آیت بقرآن غیر
هدای بر قرنی دیگر که این تکلیفها و در آن نباشد و در اینجا آن ستم خلیفه گناه و خلفای بنی است و مانند
ایشان است در هر زمان که باشد التعمیر بسیار و خطره و در چیزی بر حجت الحقایق براهی که در زمانه
حارث میشود و در اینجا را بایست می افشاند در فضیلت امامان خود از ظلم جمیع طایفه تاریکها و مراد اینجا
چرا اینها مردمان جاهل است از براهین و دروغ مخالفان المعشیان سرهای پنهان و مراد اینجا
مشکلات و غلوئی امامان راستی و در راه دکان امامان که هست الهم جمع همه مشکلات
و حرمان کرد الله تعالی در محکات قرآن بر همیشه ان امامان راستی در هر زمان که باشد و در این
براهه تعالی بکفایت آنچه نمیداند که حجت حقایق است چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان
و الکفر در حدیث و در باب بحال اهل المعاشی که در حدیث و ستم و ستم کردن
الله تعالی در محکات قرآن این همیشه را از انکار چیزی که شدید خود از جمله حق است این است
بدان که بیان میشود در شرح فقهیه و در آخر و خطبه و این حرام بودن و ستم کردن در محکات قرآن
برای چیز نیست که از الله باریک و تعالی آنرا که رهائیدن جمعیت که خاست است الله تعالی
و قاضی ایشان را از جمله خلائی از چیزی که بسبب بی براهین و دروغ مخالفان و بسبب نداشتن بر
امامان راستی و در راه دکان امامان که در زمانهای دور و در این هم میرسد و این جمع در این
دوایره امامان بیان این است که خود ستم خلیفان است که ظاهر یعنی از حق معلوم محکات قرآن
غافل نمیشود و در این دو حجت و حجت و حجت هر یک از این رسول صلی الله علیه و آله که خلاف است
نراست و در حجت و فضیلت و در تحقیق بر تقاضا و در با حق است و توقف در بقیصان محکات قرآن
بواسطه ندانستن ستم گری و با حق ترو باین رهائی اشارت شده در قول الله تعالی در سوره حدید
هو الذی یترک علی عبده آیات بقیات لیتوجهکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لمرؤوف
رحیم الله تعالی آنکه است که نرسد بر سر خود محمد صلی الله علیه و آله آیه ای محکات قرآن که معنی
آن ظاهر است بر هر که زبان عربی داند و احتمال شیخ شدن در آن نیست تا برین بر شمار از ظلمت
حیرت بسوی نور حیرت و البته الله تعالی بشنا و بسره ایند مشفق بر اینست **حکایت** در حدیثی
بیان فرموده محمد کریم که افضل علی آنها و درین مسجد بویست گفتند و چه خبر

از طایفه عرب و عجم در منزل مستبد اسد از سادات حق الحسین است که حقیقت داریم و خلاصی که
در این است بعد از پیغمبر علیه السلام واقع شدن و خلاص مشکست چهره چندی که طایفه عرب
خود نقل میکنند طایفه دیگر از افراسیاب و دیگر طایفه شاه و دیگر و ما را و اهل شهر اعتقاد
نمیشد **که** خلاص بسیار است بر صاحبان آنگاه که میگوید که آنست که بعد از آنکه
با خروج خلاص فرستادن و کشای با او میماند و گفت که درین کتاب بیان واضحی چهره شده
و یکی است و مع هذا این مسئله را که در اصل کلمات بر آفت و در شکل گذاشته این محال
که من را خلاص نمیدانم اگر هست بیان **که** الله تعالی خود طایفه خلاص را بیان کرده
در سوره آل عمران است که هو الذی انزل علیک الکتاب بنا آیات من کلمات هن ایز الکتاب
و آخر متشابهات الله تعالی است که در فرستاده بر روی محمد قرآن بر خلی که بعضی از قرآن آیهها
محکم است که گفت عرب میفهمید میماند معنی آنها را و آنکه احتیاج داشته باشد به معنی که تحت
باشد و احتمال نسخ در آنجا نیست این محکات ما در قرآن است که که آنها را بعد بواسطه فهمیدن آنها
و معنی آنها باقی قرآن را میخوانند و باقی قرآن آیهها متشابه است که محکات که در معنی آنها
اشتباه و غلط واقع شود و این سبب آنست که ما است در هر زمانی بعد از پیغمبر تار و زیادت **که**
که چون سبب میشود و چون معلوم میشود معنی متشابهات از محکات **که** سبب آن بواسطه
است که از جمله آیات محکات آیات بسیار است که در آنها معنی از اختلاف از روی ظاهر
واقع شده و در آیات محکات بیان شده که جمیع رسولان بواسطه آن فرستاده شده اند که حکم الله
تعالی را در آنچه در میان اختلاف در آن و در دلیل آن روز بخلافی رسانند تا اختلاف نماند و
میدانی که در طایفه که نزاع در این است با هم دارند نهایت و دعوی مسلم امامان بطایفه بر حق خود
و نهایت دعوی تا بفغان ایشان برای ایشان اینست که در احکام الهی اجتماع و بر روی ظن میکنند
و اختلاف را بخاطر پیغمبر و اندیش خلقای نبی امیه و مناند ایشان و دعوی مسلم امامان
طایفه دیگر و تا بفغان ایشان اینست که اجتماع اختلاف از روی ظن جایز نیست بلکه هر
و هر گاه متشابه را بنیاید علم یقینی از خدا و بر اولی است تا حکم جایز باشد و ازین معلوم
میشود تا در زیادت که حق بالکلام امام و کلام طایفه است و معلوم شده معنی متشابهات سبب
محکات بواسطه آنست که آنکه محکات دلالت میکند بر اینست که در هر زمانی تا روز
قیامت عالم است جمیع تاویلات متشابهات قرآن و قول او را تاویل آنها حجت بر محکات
بیان امام میکند و امام بیان تاویل متشابهات میکند اگر محکات عمل نموده اطاعت کنند و
و بیان کنند بیان چیزی بیان کنند آنچه را است **که** که آنچه گفتی حقیقت لیکن طایفه

مستند

که بخیر اختلاف و حکم نقلی بخوانید استلال میکند بر آن آیات قرآن که در آن آیات
متشابهات است **که** الله تعالی برای اطلاع بر طایفه این طایفه در عین آیه بعد از آنچه خوانند
شده گفته که فاما الذین فی قلوبهم رزق فیتعینوا متشابهات سینه انتعار الفتنه و انتعار ما فی
و ما یعلم تاویله الا الله پس افاض طایفه که در دل ایشان چیزی هست پس تابع میشوند آنچه را که غلط
در تاویل آن میرود از جمله قرآن بسبب تاویل ایشان با اختلاف با جهتهاد و بسبب تاویل
تاویل آن از پیش خود و حال آنکه علم تاویل متشابهات نمیدانند در وقت نزول آن مکرر است **که**
که اینکه گفتی ظاهر است و تا حال نشینید بود **که** **صلی الله علیه و آله** علی محمد اهل بیت علیهم السلام
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیر **که** در دو کتاو الله تعالی بر محمد و خانه واده او که شک
نشان ایشان اینست که بر طایفه که الله تعالی از ایشان چرک را و این بسبب آنست که بر زبان رسول
علیه السلام خطاب کرده در سوره احزاب که از خانه خود بر زمین میرود پس معلوم خلاق میشود که
در جنگ جمل که از غایب است نه از خانه واده رسول پس کسی در حق ایشان شکی نمیکند و در نظر
خلاق چرک نمیشوند و پاکیزه کرده اینان را از کثرت پاکیزه کرده و توفیق داده اینان را که
معلوم باشند از کثرت ایشان **که** **صلی الله علیه و آله** یات ایها الذین آمنوا اخرجوا من اهل دهرنا
علی الجماله و توان هم و معهم فی غایت طریقتا و باینهم العلم و اهل حق کاذب العلم نعم ان بانه
که و تفرقه موارده و ما قد یقوا ان تستندوا الی الجهل و یضعوا العلم و اهل الشکایه
العلماء و لکن ارجو الی الله الی الله بفتح جیم و اونی و ناخر مندی و بولایه ایدری حکم **که**
در سبب آنست که محکات اختلاف در آن و در دلیل آن و در مثل معنیهای آیات متشابهات
آن حکم با کرات و دعوی علم بر اینست و صفای باطن باشد و خواه از روی ظن باشد
چنانچه الله تعالی نقل کرده در سوره بقره از اهل مشرکان و خواه بر روی اعتقادی که از خواص
نفس باشد و خواه حکم کند و بر روی کند یک کتا باشد و خواه معتقد و القادر به تقدیم زای
با فطره بر با ببقطره مدح که در حق الله بر تقدیم را به ببقطره بر با و با فطره مدح را ببقطره
و در حق علم کوچک و باینان شدن برادر حق شکایت کرده بود شیخ کلینی رحمه الله از
پیشوایان و بزرگان در آن زمانه که محکات قرآن را دیده و فهمید مخالفت کرده اند از روی ظن در
عبادات خود و بعد از آن و چیز بر سیده بوده و تاکید و التماس تفسیر کلماتی در حق شیخ
کلینی نزد بایرمان صاحب الزمان علیه السلام بوده و بخاطر سفر او بوده و آن برادر در حق بایرمان
دیگر در رویه آن التماس کرده بود چنانچه هر یک مذکور میشود **که** آنچه بعد از حدیث الله تعالی
و صلوات بر رسول علیه السلام است اینست که تحقیق و استم ای برادریم در عین آنچه را شکایت

برگزیده و ذکر جمیع آنها با اشارت به سلسله شیان بدو که بعد از این شریعت در دنیا
منظور باشد **بسم** پس معلوم شد از این گفتگو که اگر گفتا پیش می داشت فی عیان در جزو ادیان
بر اختلاف از روی قیاس هر ایه ای که از این سلسله و قبوه ای که محتاج شود و الله تعالی
اعراض از خود بشود و فرستادن رسولان بخلاف با کتابهای الهی و ادیان بدو ندانید و جزو
در آن وقت که فرستادن رسولان نباشد مانند سولان و مانند باعینان و جزو و این بحال جدید
اگر بعینان در جزو بعینان بدو و نه هر ایه باقی بماند بگویم روی بریزد که حرکت تکلیف منع از
اختلاف از روی قیاسی حتمی ادیان و بعینان و آسان عیب بودی و الله تعالی است از حق حقایق
گفته انقسم این اختلاف تا که **اول** عالم بخلاف و هم از ادیان و تعلیم و جلالت و لایزال کلی جمیع
لغزله کامل الا که منسوب و دلیل و مشهور و نام و در علم و سؤال و مسئله **سوم** جمیع اختلاف
عناصرت از باطل تکلیف از جمله عیبت هر یک از مذکور و دلیل و مشهور و نام و در علم و سؤال و مسئله
عالم جمیع آداب الهی خواهد بود و بعضی از ایشان بر روی عقل و کسب و راجع است و بعضی از ایشان
خالص و این به علم اشارت بعضی از ادیان که پیش از رسول تعلیم آن شدن و بعضی از ایشان که از رسول و مسئله
اشارت بعضی دیگر از ادیان که در حکاک کتاب الهی عیبت و جلالت سؤال اهل الذکر و ادیان است مسئله
بسیغه اسم مکان برای کثرت و مراد اینها کسی است که قابل این باشد که خلایق در مشکلات و جمیع دلو
کنند بسبب علم او جمیع آداب الهی و ذکر این اعتبار برای اینست که بنادار و مان سوال کنند بر این ظاهر
مراد مسئله قضیه مشکله است از احکام دین و ذکر این اعتبار برای اینست که بنادار و مان سوال کنند از حق
حاجت سؤال از آن نباشد خواه باعتبار اینکه لغز باشد مثل اکثر مسائل فلسفه و مانند ایشان و
خواه باعتبار اینکه معلوم می باشد باشد از حکاک قرآن باید دلیل عقلی محض که سهل الماخذ باشد
بسم پس چون جائز نیست ماندن خلایق مگر بقراردادن الله تعالی برای بعینان در جزو و
آموزاندن الله تعالی آن ادیان بر رسولان و آموزاندن رسولان آن ادیان به ایشان خود ثابت شد
ناچار است هر یک از اینها را از طلب او بخواهد و اینها و مصلحت آموختن و فرایند نیک و دفع
کنند از بد و ناچار است اول از علم او بطلبی و یاد دادن او که را و ناچار است اول از سبب و دلیل
و از تعیین محل سؤال که حلال مشکلات باشد **سوم** مآخذ یا اقسامه انما الله المتعز و العظیم
و سببه الموفق المصید العلم بالدين و معرفة ما استعبد الله به خلقه من توحيد و شرايع و احكام و
امر و نهی و در جزو و ادیان از کانت الحجة ثابتة و التکلیف لازما و العسر و العسر و العسر و العسر
شرح فامری تفریع است از آیه ای که سبب چیزی که تابان باشد مثل چراغ الدین بگردان بقطعه و سکون
یاد و فقطه در پادشاهین مصدر بار خدای فرمایان بر ادیان الله تعالی مراد اینها که نیکو فرمایان بر ادیان است

الحق

که آنرا کثیر بیند و معرفت و معرفت بر اهل باور به صدق است و این است اضافه
در توحید از قبیل اضافه مصدر بمعنی است التوحید یکانه شری الله تعالی در صفات ربوبیت
مثل حکم ایش خود در مختلف فیه و توضیح این میشود در شرح لای الذی بودی تا آخر و شریعه
عظمت بر او منووله پس بقدر معرفت شریعه است و بعد است که عطف بر توحید باشد
بقرب اینکه و معطوفات بر این فعل الله تعالی است بخلاف توحید الشرايع جمیع شریعه آخری هائی
که رویان در آن شریعت اند و مراد اینها قرار و اداهای الله تعالی است در فرض مثل صله و زکوة و
با حکامه قرار و اداهای الله تعالی است در جزو اما مثل شرب خمر و اکل ربا یا اخذ است از کسی که فسخ
در کاف یعنی در هند حکم که منع میکند ستور را از خمر و شرب و صیغه ظاهر قرار داده و نهی
با وجود آنکه سابق و لاحق بلفظ جمیع است اینست که مراد باور و نهی حلیفه الله تعالی باشد
در بعضی دینان که امر و نهی کند از جانب او و آن در هر زمان یک کس میباشد و نهی جمیع باشد از
بدی و مراد از اینها و عیدها الله تعالی است بعد از شرايع و احکام و امر و نهی از
جمیع ادیان و نهی هر و نهی دال بر شمای برگزیده مراد باور به اینها قرار و اداهای الله تعالی است
و در شرايع و احکام و امر و نهی مثل آنچه در بعضی از ادیان و مواریث و حدود مانند نماز
و مثل آنچه در پنجاب شریعت و مسجبات و مکروهات و مانند آنهاست **دوم** پس
سزاوارتر بودی که کسب کرده آنرا خود دست و طلب کرده آنرا صاحب که صاحب خود و سبب کرده
برای آن صاحب بقی و سبب و حق و امن بکیش اسلام است و شناخت چیزیست که طلب میکند که
الله تعالی آن آفریدگان خود را که توحید اوست در صفات ربوبیت و شناخت قرار و اداهای اوست
در عبادات و مفروضه و شناخت حرامهای اوست و شناخت امر و نهی اوست که از اختلاف او
و شناخت و عیدهای اوست و شناخت طریقههای اوست و دلیل این سزاواری اینست که هست
حجة الله تعالی بر بعینان در جزو و ادیان و هست تکلیف الله تعالی بر عیان در جزو و ادیان و اجاب الله
واقع همیشه و هست عبادی که هست کار او و در بعضی از ادیان تا خوش آید نزد الله تعالی **سوم**
و التمس من الله حل ذلك فما استعبد من خلقه ان يؤذوا جميع فرائضه يعلم و بعین و بعین و بعین و بعین
المؤدی لها عمره و اعتدیه ستوجبا لثوابه و عظیم جزا و نهی **سوم** و او ناطفه است جمله شرايع
الحجة تا آخر با خالیه است و حاصل هر و یک است الشرايع فیه شایب با فقه و سکون را بقطعه
و طار بقطعه مصدر بار خدای بر امر الزام چیزی در عباد الله و التمس من الله حل ذلك و مراد اینها
معنی است و مصدر اینجا معنی اوست و مصدر اینجا معنی اسم فاعل است و الشرايع است و جزا
آن مؤذ است التادیه رسانیدن چیزی بسوی کسی مثل بخار آوردن علی برای رضای کسی از ارض

و در میان ایشان لا یشفعون الا لمن اراد ان یتوب و مراد از این است که اولست و مراد بعد مالکیت و اعیان شفاعت
 شافعان از عدم جواز شفاعت شافعان را بر ایشان راست یا مراد عدم انتفاع و اعیان شفاعت
 شافعان را بر ایشان راست و حاصل هر دو یکست لیکن قول مصنف و عبارات الشیخ و مقوله
 تا آخر موافق تر است با احتمال اولی الا برای استثنای منقطع است بقرینه آیه سوره حج ذلک بان
 الله هو الحق وان ماتت عیون من و نه هو الباطل خواه با مصداق باشد خواه موضوع باشد شفاعت
 خبر دادن از روی علم و یقین اقرار در حق خدا شفاعت باینکه این شهادت بقیات کلمات الکریم
 هم زمانی خالی از امانی که شاهد تواند بود نیست با و با حق برای ملائمت است الحق بکار آمدن
 و مراد از این اشیاء مصلحت است در شهادت و اشارت باینکه شهادت در موضع و جریب تقید
 مشتمل بر نوعی از باطل است و او در هم خالیه است و ضمیر راجع بشفاعت است که مضمون است از لفظ
 الشفاعه و انما مفعول یستوفی است که محذوف است برای اضافه علوم یا ضمیر راجع بالذات برای
 اشارت باینکه ایشان میباید که شفاعت بر ایشان باشد و جایز نیست که اعیان باشند و مراد علم
 علم باینست که آن و غیره شهادت محقق است و از روی عقل نیست و بجای نیست محقق فاند که این آیه در
 یکدیگر است که یکی بقول دیگر برسد قسم است **اول** اینکه آن توفی از روی یقین بیک واقعیت
دوم اینکه از روی یقین بیک واقعیت باشد اما آنکه محور کند که نباشد **سوم** اینکه از روی یقین بیک
 واقعیت باشد و آنکه اندانند که آن از روی یقین بیک واقعیت است و در دو قسم اول آن توفی مقبول نیست
 و عمل آن جایز نیست و در قسم دوم مقبول و عمل آن جایز است و اینست حاصل کلام مصنف و در
 این آیه دوم جمله معترضه است میان معلق و معلق علیه برای تقویت سابق بدلیل عقلی و محال
 دلیل عقلی اینست که تا ویر نه فرض بی علم بشهادت شاهد ساقط دارد با تصدیق و حدیث است و هم در
 و اشارت باین میشود در کتاب التوحید در حدیث و از هم بدینست که با معانی اشیاء و اشتقاق
 که سالت اباجعفر علیه السلام بالمعنی الواحد فقال اجماع الائمة علیه بالوحدانية لقلبه و ان السلام
 من خلفهم ليقول الله و بیان میشود ضمیر متصرف بر اسم راجع بشفاعت یا راجع بالذات بر یقین
 یا راجع بهم و است و حاصل هر یکست و مراد اهل ضلالت از جمله مشرکان باسلام است بقرینه اینکه
 در غیر ایشان دهر نه هستند چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث اول باب که ان الذین
 یذهبون الیه و یظنون انه الذی نه آخر و دهر نه در مصنف چنانچه می آید در کتاب التوحید در حدیث
 اول باب که ان الذین یذهبون الیه و یظنون انه الذی نه آخر الا یمان و الذکر در باب صحت
 شتم که با رجوع الکر است و دهر نه اقرار باینکه الله حق خالق ایشانست نمیکند پس تصدیق
 الله تمام در یقین ندارد و قبله در آیه سیم در قرآنه عاصم و حمزه مجری و عطف بر یکی است که در آخر

اول است و در قرآنه این کثیر بنام علم و توفی و کمالی و اینست مضمون بقول عذات و در قرآنه ثانیه
 مرفوع و مبتدات جمله مرکبه از مبتدا و خبر معلق است بر جمله هم معلق و حاصل هر یکست
 و هر یک تقدیر ضمیر جمله راجع بمن موصوله است و مراد اینست که چون شهادت آنکس در موضع
 و جریب تقید از مخالفان نیست و مراد موضع عذر خواهی نمیکند نزد الله تمام باینکه ایشان
 نمیشوند تا من ادای شهادت نزد ایشان نکریم پس شهادت هولاء اهل اصول بر عدم ایمان
 مادام که اصرار داشته باشند نباشد از جمله این است با مطلقا خطا در مصلحت متوجه رسول الله صلی
 الله علیه و آله است باعتبار اینکه اهل ضلالت در اصلاح نبوده اند و در هر یک عذر بر اصرار
 بر ضلالت خود نیستند اند چنانچه در سابق این آیات گفته که ادم ابرهیم اسماعیل و اوصیای
 او و جمیع اولاد و شیعه مخلصان در حکم ایشان تا آخر الزمان سلام خبر میدی بجهنم
 بتقدیر هولاء سلام و مراد اینست که با خود بگو که این اصول بر عدم ایمان ضری در خارج بر حق
 در اشیاء شری بعضا و قهر الحق در عدم ایمان ضری تذکر ایشان نظیر آیه سوره بقره قل الله
 المشرق و المغرب یحیی من شاء الی اصول مستقیم بیان میشود در کتاب الحجة در شرح حدیث
 و هم باب علم که باقی آن الا الله علم السلام شهادت الله عزوجل علی خلقه است و شهادت
 و بعد ظهور قائم علیه السلام است با و بعد بحضای روز رزق و قیامت است و هر تقدیر مراد
 علم ایشان شهادت است یا مراد علم ایشان بحضای اصرار است **سوم** و سخن نمیشود بجای از این
 است که محقق است بدینست که در قرآنه از ان الله تمام بر روی برانرا لیکن بر روی میشود و حق الله
 که خبر یقینی دان باشند با رعایت صحت بر حلی که آن بر روی سید است نباشد که آنچه گفته
 خبر یقینی با رعایت مصلحت است و هر آینه اگر بر روی آن اهل ضلالت از این است که اگر از یک
 ایشان از روی تدبیر و حکمت هر آینه میگوید البتة که الله تمام بر کجا بر کجا میکند از
 مقتضای توحید که اقرار بآن میکند و با کفایت آن شاهد که ای صاحب کل اختیار من اینها
 چیزی اند که نمیکند بحدیث و بعضی زبانی اقرار بآن میکنند پس و کردان شواهد ایشان و
 با خود بگو که این بی ضرر است بر من پس خواهد آمد بعد از این زبانی که دانند **چهارم** و تحقیق الله
 تمام گفته برای بیان طریقه عقل و ابطال عقل بر روی اهل ظن و اجتهاد در هر دو طرف که لیکن
 مستحق بر روی بیرون میشود کسی که فتوی از روی علم و یقین داد با رعایت مصلحت در آن
 که آن بر این سیدانست نباشد اینرا که فتوی از خبر یقینی است با رعایت مصلحت بر سیدانست
 این آیه که خبر یقینی مقبول نزد من نیست علم ایشان باینکه آن خبر یقینی است و اگر یقینی
 علم ایشان باینکه آن خبر یقینی است نمیشود آن خبر یقینی مقبول نزد ایشان چه جای آنکه دانند

که آن جز بقیه نیست و از هر عقل و لاجه اوست **فصل اول** و لا یفیک الشاک المودی بفریدم و بصیرة الی
 عزوجل ان شاء تعالی علیه فقیل علیه و ان شاء رز علیه لان الشرا علیه من الله ان یورده
 المفروض بعد و بصیرة و یفیک لایکون بین و صدقه الله فقال تبارک و تعالی و من الناس من
 یعبده الله علی حرب فان اصابه خیر اطاع به و ان اصابه شدة استلب علی وجهه خیر لایا
 و الاخره و انک هو الخیر ان المبین لانه کان داخل فی بصره و لا یفیک فلذلك صار حجة
 بفریدم و لا یفیک **شرح** بدانکه مکلفان هر زمان بر سه قسمند چنانچه در سوره فاتحه اشارت
 بان شده **اول** مؤمنان حقیقی که گویند اند تمام دل بر بویبت الله تعالی و بر نالت رسولی صلی الله
 علیه و آله و بروی فطن نمیکند الذین اعوت علیهم عبارات از ایشانست **دوم** کافران حقیقی
 خواه صریح که نگویند اند اصلاً و خواه منافقان که گویند اند در زبان در دل المتضرر علیهم
 عبارات از ایشانست بالخصوص صریح و مضارعات مثلاً اگر قسم اهل شرع باشد **سوم** و در
 میان آن دو قسم الضالین عبارات از ایشانست و ضالین بر دو قسمند **اول** اهل غش **دوم** غیاب غش
 و صواب اول بر سه قسم است **اول** من یغفل الله علی حرب **دوم** معارفه که مذکور میشود در خطبه
 الموافقة ثلثهم و قسم دوم بر چهار قسم است **اول** اهل خلط علی صلح و علی مبغی **دوم** حریفی
سوم مستغفرون **چهارم** اخبار الاخرات و توضیح تلاخل بعض این اشخاص میشود در کتاب الایمان
 و الاخر شرح حدیث اول و دوم در باب الصفات التامه باری و ششم و ششم و ششم است و بیست
 قسم ضالان هر یکی بیان میشود در کتاب الایمان و الاخر مکر اهل خلط که مذکور میشود
 در باب اخبار الاخرات و وجه آن بیان میشود در شرح آن و حسن است به الله تعالی در این است که اهل
 شک و دو خط و ازین یکی در قیامت و دیگری در دنیا اینرا گفته و باین واضح میشود و اخلاص بالشفق
 که باری بعد و هفتم است از کتاب الایمان و الاخر الشرا اسمان است و جبرش آن توحش است نصیر آید
 می آید در کتاب الایمان و الاخر در باب صحت هفتم و هشتم که باری توبه نعم و من الناس من یعبده الله علی
 حر و است **سوم** و کار هر کسی که صاحب شک باشد و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم
 و دهم و یز در بر او ذمه از فریضه مثل کسی که اعتقاد اقامت و ازاده امام داشته باشد اما این را که
 نداشته باشد مشی الله عزوجل است در قیامت که خواهد بود نای خود بصلی تا جانشین میکند بر او
 نیز قبل عمل او میکند و نقض یم نیست و اگر خواهد بود نای خود بصلی تا بریکردن بر او عملهای
 او را و قبول نمیکند آنها را و این ضابطی است که است الله تعالی بقیه چنان بر آن کسی از الله تعالی است که بجا
 آورد فریضه او را با و انشود و یز و یقین تا نشانند آنکه از جمیع جماعتی که بیان کرد الله تعالی
 ایشان را و در ضمن بیان خطرات ایشان و در دنیا باری که گفته در سوره حج که از هر مای کسی است که بر پیش

میکند الله تعالی و بر کسان دل چه بر روی خلق میکند و نمیداند که او را بر بویبت الله تعالی
 و بر روی رسول و جانشینان او کلام است پس اگر بر خود او را بر روی در حق مثل مال و اعتبار
 جانی و دانی بر پیش بسبب آنکه بر خود او را از روی مثل افلاس و بی اعتباری بر
 سبب و در جانشینان بر روی بر آن را می که در باطن دارد که شک و یز و یقین باشد
 بر زبان داده آنکه و نیا واجه افلاس و مانند آن دارد و عوضی نداند و آخرت واجه عذاب
 الهی البته در روی اید آن را بخاری و آخرت را با کار ظاهر است که در آن غش است اینکه
 گفته که آنکس از جمله این جماعت میشود بواسطه آنکه آن را با کار و نیا و آخرت را با کار
 و بر روی بیاید نش و یقین بر با صفا این گویند بر آن را بر روی صریح او از بر حق بسبب بیاید نش
 که بقیه یعنی نمیداند که از این شرح که ذکر می ظاهر میشود که با در بصره علم در اولی صاحبیت
 و در دوم در ملک سببیت است **فصل اول** و قد قال العالم علیه السلام من دخل فی ایمان بعلم
 یز و یقین و معارفه و من دخل مبدع بر حق حرج بند کار دخل مبدع و قال علیه السلام
 من احدث دیناً من دین الله و سئمه بینه صلی الله علیه و آله و انک الجبال قبل ان یز و یقین
 اخذ و دین من افواه الرخا ل رفته الرخا ل و قال علیه السلام من لم یعرف له یز و یقین القرآن لم یکن
 الفان **شرح** العالم و انما را در اینجا خصوص صاحب ایمان خدا و از الله علیه است و بر طاسر ما
 نور خط او را و یکی از ذمه او نام است یا مری خصوص نام می که عالم علیه السلام است **سوم**
 و یقین گفته و بیان آن شود که گفته نام عالم علیه السلام که هر که داخل شود در کرب و یز و یقین
 الله تعالی بر اوست علیه السلام با و انش به الت و نشان کردیدن میاند و کردیدن و فایده
 بر بیانند با و کردیدن او و هر که داخل در کردیدن شود بیانش بر روی بر و از این همان روشنی
 که داخل شد یعنی اینکه زود باندک با حق بر چون میز و حدیث تعارف اینست که کسی در چنانی بسیار
 مانند تقی و در هر یک بر سبب تا و یز و یقین گفته که هر که نور کرد و بر خود از حکایت کتاب
 حدیثی بود که در آن باشد و بیان بفرجه یا با حق که دانند که فایده قرار داد الله تعالی و بر روی
 از اختلافات آن بر روی است که در حکایت قرآن و حدیث بر روی بیان شده که هفتاد و پنج خود
 بر و چنانچه و قیامت بش از آنکه آنکه از دین به و و دین معنی که هر که آنکه از دین خود
 به و یز و یقین و هر که در آن خود را از دینهای مردمان شل بی و صاحب بر سبب و استند او را
 از دین مردمان دیگر یاندک با حق که سبب بفرجه یا با حق که سبب بفرجه یا با حق که سبب بفرجه یا با حق
 گفته که هر که نشاند کار عمل ما را که امام بودن و از ذمه امام باشد از حکایت قرآن و یز و یقین
 از آن و ده با حق اینکه زود و باندک با حق که نشان بفرجه یا با حق که نشان بفرجه یا با حق که نشان بفرجه یا با حق

[illegible]

چنانچه باید و نباید شرح کرد در بیان سؤال دوم که آن برادر کرده تا جواب این نیز گوید و این سوال
در باب علی ایکن است باخاوی که بعضی آنها با بعضی دیگر منافات دارد و در باب عبارات و نباید
آنها را نتواند وجه اگر چه قوی بمقتوی آن احادیث باشد با آن احادیث در باب بیان میان
باشد جوابی که مصنف ظاهر گفت موافق نیست من تلک عبارت از صفی صلی الله علیه و آله
علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی و ایشان بوده و در جواب و حوالی آن من در مثنی شریف
استدلال است من تقی عبارت از اصحاب الزکیان علیه السلام است که مصنف رحمه الله تعالی
خبر از او با الفاظی که میگوید **یعنی** و گفتی غیره که کاری چند که عده است شکل در بر
شاید بی کار آمدند آنها را بواسطه منافات حدیثی از او و از امام علیه السلام در آن کارها می
که میدانی که منافات حدیثی در آن کارها برای منافات باقی و رسیدن حدیثی است مثل مقید برای
واقع نمیدانی آنکه بعضی از او و از امام علیه السلام بر پی خطی کرده باشند و رفتی و این را نمی پذیرد
بیشتر خود کسی که در باب این کارها گفتی کنید باید که بر اینها نظر خاطر فرمایید باقی بدانای و در آن
کارها که باید کرد **مسئله** و قلت انک تحبان لقول عنک انک کنا کما یمجم من جمیع قلوب عالم
الدین ما یلتزم به العلم و یرجع الیه المستفی و یأخذ منه من یؤید علم الدین و العمل به بالآثار
المتحصنه من الصادقین علیهم السلام و السلف القایمة التي علیها القل و یجانیف فی قول الله عز وجل
و سنه نبیه صلی الله علیه و آله **شرح** الفقه جمیع فی انما چیزی علم الدین و انسانی سائل است
که بیشتر مردمان از انسانی آن با کردی بدان رای از جزای کار آید و ان سائل بر سر نه قسم است
سائل اصول دین و آن مسئله چند است که منکر آنها بمحض انکار کافرات و هیئت در اعتقاد است
است مثل اینکه الله تعالی که او است **در** مسائل فروع فقه و آن مسئله چند است که در آنها بواسطه
بیان حلال و حرام افعال شخصی شده است و از اصول دین نیست پس نمی توانی آنها بمحض انکار
کافر نیست اگر چه کافر شود بواسطه آنکه از اصول دین باشد و انکار آن لازم داشت باشد انکار
یکی از اصول دین را مثل اینکه حج واجبست و هر که استطاعت داشته باشد **در** مسائل اصول فقه
و آن مسئله چند است که در آنها بیایان حلال و حرام افعال فقهی شده باشد تا بواسطه آن بیان حلال
و حرام افعال شخصی شود مثل اینکه واجبست و هر مسئله فروع فقه منافات عمل کردن ظاهر قرآن
و تفسیر و فقه جامع عمل کردن بطاهر قرآن غلبت کلی مابین مسئله عنوان داشت هر فعل شخصی را که
در بیان آن ظاهر قرآن و تفسیر و بیان این سه قسم و می دیگر می بود و حدیثی را با بصفتی العلم از کتاب
العقل **در** اگر گوید که اصول دین و در انسانی فقه کلی حاصل شود بیشتر که عملی **نظر**
فرمان و مانند آن موافق نظر و میانی باشد که الله تعالی بر بندگان خود دستور و مصنف رحمه الله تعالی

سؤال اول بیان آنست که چه آنکه علم و فقه و بصیرت هست و اگر حاصل نشده باشد
 آنرا چنانچه بود و مسایل را که از این سه قسم بدیده باشد و تعلقی داشته باشد مسایل فقه
 محکم شرعی میماند مثل اینکه قبله در فلان شهر معلوم کدام کعبه است و مثل اینکه فلا فلان
 است یا نه و مانند اینها از مسایل که پیشتر بر ما از احادیث و روایات آن نیست و اختلاف آنرا
 ظن در محکم شرعی جایز است نه در نفس حکم شرعی الا شایع از شیخ هر دو قطع تا و سده فقه
 الصبیح بر آن که رایج و صحیح باشد یا بعضی که در خرید و فروخت آنرا رد نکنند و مراد اینها نیست
 که شیعه و دوازده امام بمثل آن عمل مینموده باشند از زمان ظهور دوازده امام و رد آن نمیکند و بابت دیگر
 که ندانند که البته راست است و خبر بدو قسم است **اول** خبری که بسیاری نقل کرده آن بخدیو باشد
 که عقل جایز ندارد و دروغ بودن آنرا مثل آنکه مذهب وجود است و آنرا ستواتر میماند **دوم** خبری که
 بسیاری نقل کرده آن باین حدیث رسیده باشد و آنرا خبر واحد میماند و خبر صحیح از هر دو قسم
 میباشد و جمعی میگویند که خبر واحد کافی بقریضا معلوم میشود که دروغ نیست این محل اشک است
 با عقدا و شیخ طوسی و سید مرتضی رحمهما الله نعم السن جمع سنت راه دروغهای خبرها و مراد اینها
 مسائل اصول فقه است القام کسی که قوی باشد و کار سازای ضعیفان کند و مراد اینها از فقه
 مسائلی است که داشته شده و کاری آید در مسائل نداشته فرض بریدن چیزی و حصه کردن
 و مراد اینها مسایل مسکه از فقه فقه است **دوم** و گفتی که دوست میداری که بده باشد نزد تو که
 رساله فرو گرفته باشد از هر یکی قسمهای دانستن مسائل دین فقه بر آن که قناعت کند بآن قدر
 کسی که جریای دانش باشد برای عمل خود نه برای مستحقی و قضا و میزان در میان چه آن دانشی
 علم و امام علیه السلام ممکن نیست و باز گفت که با فقه کسی که جریای راه راست باشد برای عمل
 و فکر کردن از آن فقه کسی که بخیر اهد و انبیا مسائل دین را و عمل خود را بآن بسبب خبرهای بیعی نقل
 شده از امامان راست است و بسبب مسائل اصول فقه که آن مسائل کار سازای در مسائل فقهی که مستحقان
 دانست میکنند آنچنان مسائل اصولی فقه که بر آن است عمل شیعه دوازده امام از زمان ظهور امامان
 و بسبب علم باین مسائل بخیر آورده میشود و قرار داد اند فخر و جهل و حرام و بیان به غیر آنرا بعد از آنکه
 بدان آن مسائل موافقت اند و هم بر اویش در عمل با حدیث صحیح و حاصل میشود چنانچه
 مذکور شد و تعالی محقق نماید که از این شرح که کردم ظاهر میشود که کلام جمعی که میگویند که لفظ بالا نا صحیح
 و لایق نیست باینکه هر چند خبری که در کتابهای است البته راست است با معنی که ما در این علم هم میرسد
 که از امام صادر شده خبر نیست و این ظاهر و خواهد شد از شرح فقه امامان میده من تقصیر تا آخر خطبه
کلام که بنا بر این مسائل اصول فقه که در کتابهای نیست دانسته میشود چه خبر واحد است و گفتی که

و دانستی آنها را جایز نیست **کلام** که میگویند از مسائل اصول فقه که حاکمست بر اقیاس آن
 دانسته میشود میتوان باندون تتبع اخبار و این مسئله اینست که بظاهر قرآن و حدیث صحیح
 میتوان کرد و مسائل اصولی فقه و دانستن این بجای و انبیا باقی مسائل آن قول فقه است که
 عاجز و دانسته نشده باشد و اینست معنی حاکم بودن این مسئله **اصل** و گفتن لو کان فاک
 ان یوکی و ان سببا یدلک الله یعنی نیست و یقیناً اخواننا و اهل بیتنا و یقیناً هم الحارثین
شرح و گفتی که اگر باشد کتابی اسید داریم که بوده باشد این کتاب سیله نجات شیعه و دوازده
 امام از حیرت و در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام چه در می یابد الله تعالی بعد از خود و یقیناً
 خود را باین مارا و عهد بیان ما و در آورده میکند اینها را بسوی چه رها که جای راستی است
 معنی اینکه اینها را در زمان غیبت امام در حیرت بعضی نمیکند و بر سر کتاب و سبیل باشند بخیر
 مخفی نمایند که این تقریر معنی بر اینست که چنانچه بتدریج استیاضاتی سابق یا باشد و یقیناً
 که در عالمی باشند از آن لایزال شیعه دوازده امام معنی اینکه در باب الله تعالی در این عالم
 و در آنجا اینها را و غیبت اندر بود که صفت سببا باشد مگر آنکه خبر یقیناً راجع باشد
 با وجود آنکه ضعیف و یقیناً راجع باشد است **اصل** فاعلم یا اخوتی ان الله اذ لا یسع احدنا
 فی شیء من اختلاف الرایة یند عن العلماء علیهم السلام برای الا علی ما اطاعة العالم قوله
 علیهم السلام ارجوهم اعلی من اهل البیت فاعلموا ان الله جل و عز و جوده و ما خالف کتاب الله
 و دین و قوله و ما یامدانی النور فان الرشد فی خلا فتم و قوله علیه السلام خذوا ما یجمع علیهم
 فانما یجمع علیه **شرح** الذی اعتقاد حاصل برای آوی بیکر خودی سؤال اهل علم
 علم و امام و آن معنی بد است در محل خود حکم شرعی بآن اعتقاد است که قبله در فلان موضع در
 جانب فلان کوهست و مانند آن از الحاق جزئیات بقواعد کلیت مأخوذه از اهل علم علیهم السلام
 از برای استنباطی مسئله و رفع است بر مستحقین منتهی است علی بن ابی طالب است و عاملان و تابعین
 است و ماصدق است اطلاقه نقضت و ضمیر راجع با حداث الاطلاق و هاید و این از حدیث
 و مانند آن بقوله شعاعی باطله است و حاصل اینست که جایز نیست کسی را این غیر بنابر
 تقدیری میگویند باینکه اطلاق امام جعفر صادق علیه السلام اول بقول امام که اعضا و اجزا آن
 العلم العالم برای عهد خارجیت و مراد امام جعفر صادق علیه السلام است و این اشارت
 باشد که بعضی خاصین مصنف این سه قول را نقل کرده اند بالمعنی از کلام امام جعفر صادق علیه السلام
 که در بقوله عن حسن حفظه است و می آید در کتاب العقل در آخر این اختلاف حدیث که با طریقت
 دوم است و این نقل بنا بر ظن اینست که این سه غیر اگر چه وارد در محلی منازعه است مثل دین و غیر

این شامل غیر محمول سازند نیز هست اما بعضی کتب پس بر این وجه تغییر در بعضی از ادوات آخر
 پس بکار العقل که بار اخذ بالسنه و شیء بعد الکتاب است و اما در وقیر و یکر
 پس باعتبار تقدیل مذکور در آنجا بنا بر اینکه قیاس منقول عقله معولی به باشد **جواب**
 سوال دوم که پس بدان در جواب آن ای بر صرح را هفتاد و نه الله تعالی که غیر مذکور است انتخاب
 بعضی از آنچه مختلف شده نقل در آن از انانیا جمیع دین بیکر خود بر تقدیری از تقدیرات
 مکرر بر تقدیر است که رخصت داده باشند و اما امام جعفر صادق علیه السلام بگفته او علیه السلام
 در مقبوله عربی حفظه که بگوید آن دو نقل مختلف با قرآن بر هر کدام که موافق قرآن باشد
 قبول کند آنرا و هر کدام که مخالف قرآن باشد رد کند آنرا و بگفته او علیه السلام که اگر از
 از این دو نقل مختلف آنرا که موافق مذهب مخالفان شیعه امامیه باشد رد کند بگوید که راستی
 مخالفت آن مخالفانست و بگفته او علیه السلام که فراموشید از این دو نقل مختلف آنچه
 نقل کرده آن پیشتر است شکی نیست در بجز خود آن **اصول** و سخن لا تعزب عنی جمیع ذلک الا الله
 ولا یجد شیئا احوط ولا اوسع من د علم ذلک الله لا العالم علیه السلام و قبل ما مع من لا یزید
 بقوله یا ایها الخدم من یارب التیم و بهم **شرح** مقصود مصنف رحمه الله تعالی این است
 که آن اطلاق ثابت نشده از امام جعفر صادق علیه السلام و ظن آنکه معنی آن سه قول در مقبوله عربی
 حفظه مذکور است خطاست بدو وجه **اول** اینکه موافقت کلام الله که مذکور است در مقبوله
 عربی حفظه برای بیان تمیز عیصیه نیست زیرا که آن تمیز قول است و از آنجا که خارج است
 بر اینکه مخالف کلام الله درود است هر چند که در غیر صورت اختلاف روایات باشد بلکه برای
 بیان اینست که مخالفت قوم موافقت کلام الله است چنانچه بیان میشود در شرح مقبوله عربی
 حفظه پس بفرماید در مقبوله عربی حفظه مکرر و تمیز ضعیف از جمله سه تمیز یا مخالفت قوم و
 موافقت اجماع است و این اشارت کرده که گفت که سخن لا تعزب عنی جمیع ذلک الا الله و اما
 و اما با نقل اینجا که است باعتبار حدیث یا مراد ضعیف است چنانچه میگوید که اصل او تقریر
 بقیه **دوم** اینکه قیاس منقول عقله معولی به نیست در صورتی که معارض صریح داشته باشد
 و در بعضی معارض صریح منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام چنانچه میآید در حدیث
 هشتم بنم باری اختلاف الحقیق و باین اشارت کرده که گفت که لا یجد شیئا احوط تا آخر مراد
 باحوط اینجا و بر آن قیاس درود و در بجهت **ثانی** و حال آنکه نا فیشنا سیم از جمیع آن سخنی
 ترجمیم که مقبول شد از مقبوله عربی حفظه مکرر آنرا و نمی یابیم چیزی را که احتیاط در آن بیشتر
 باشد و در چیزی را که فراموشی در آن بیشتر باشد از آن گذشته و اشیای صریحی که اختلاف روایات

در غیر محمول سازند و دیگر در دین و میراث و مانند آنها بسوی امام جعفر صادق علیه السلام نقل
 فراموش کردی او با کار در آن صورتی که بگفته او علیه السلام که هر کدام از این نقل مختلف که بگوید
 و آنرا از کتب دیگر و غیره نیست شمارا قرآن فراموشی از هر یک سخن امام جعفر صادق علیه السلام باشد
 یعنی غافل که این تغییر بنا بر آنست که با آنچه میآید در کتب العقل در حدیث و هم و باز در باب
 اختلاف حدیث که در صورت اختلاف در روایه از امام عمل بقول امام جعفر صادق علیه السلام میآید
 و این با وجودی که کتاب من لا یحضره الفقیه در بار العقلین بر صریح ایها منقول کل واحد منهما نصف
 التزمکه مستند بان ترجمه شده زیرا که آن ترجمیم در زمان احتمال نقای قضیه و بقای دولت
 ظالم زمان امام اخبار است و در این زمان اخباری نیست و الله اعلم **اصول** و بعد سر الله و له الحمد
 الذی هدانا لهذا و ارجو ان یکن بحیث یوحی **شرح** این در مقابله سخن برادر است که گفت
 در ضمن و تذکره آنست که **شرح** و تحقیق میسر کرد الله تعالی و راست و بر ستایش این توفیق
 ما هر شایسته هم آوریم که کافی را که طلبی و امید داریم که بوده باشد بایه که خواست بقدر
 و سخن معنی فایده که این عبارت را دلالت بر این میکند که مصنف رحمه الله تعالی خطبه را بعد از آن
 تصدیق کافی نبوده است **اصول** فاما کان من بین مصنفین بقیه بنیفا فی هذه النسخة او کانت
 واجبه لخواصنا و اهل بیتنا مع ارجو ان یکن من شارحین کل من اقدس بنده و علی ما فی
 و هذا خلاصه فی عابن الان انصار الدین اذا لم یکن من و احد و الا رسول محمد صلی الله علیه
 و آله و اهل بیت و الشیعة و اجماع **شرح** الشیعه بنیوان چنانچه بکار میآید و ترک کار و در
 و معنی او اینست که استیلاست چه عالمیست حال آنکه بعضی هم با عن میباشند و نیز از بعضی و هم
 در بعضی بجای اذ کان راجحه اذ کان واجباً ساقط بود **دوم** پس هر چه بماند در کتاب کافی از
 از تصدیق بکار ما نیست چه بقیه بکاره نیست و قصد ما در فرستادن خلاص گفتاری پس بگویند
 روح البیت که آن تصدیق را بر ماست از روی حق خطاست و اگر از رویان بشنوا ما بایک بیان پس او
 مات ما تصدیق نیست چه بود و خلاص گفتاری واجباً باینکه از او آید برای برادران ما و اهل
 دین ما که شیعیان دوازده امام باشند پس خود را در این خلاص گفتاری و باعث خداست و بگویند
 که امید داریم که باشیم شریکان در قیام با هر که که کسی معنی کند از این کتاب عمل کند با حقیقت
 و در این کتاب است در زمان ما که حاضر است و در آنکه آن تاسیست و دنیا و این امید بنا بر اینست
 حتی تغییر باین وجه صاحب کل اختیار عالم حق و غیبت نیست که اگر در بیند و ممکن بود که خلاص
 شریعت میآید حق شود و رسول که محمد صلی الله علیه و آله آخر پیغمبر است که اگر پیغمبر دیگری آید ممکن بود
 که خلاص نبوت محمدی حق شود و شریعت محمدی بگفت که اگر معتقد میشود موافق گفته بعضی اهل

کافی که درین دخل الجنة **شرح** الدین بکسر ال خاوری و فرمودی نزد کسی و مراد اینجا فرمودی نزد
 الله تعالی است باقبال و ادبار که مذکور شد و در حدیث اول این باب است ایما جقی **بی**
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که هست خردمند هستی را ایمان حقیقی و هر که هست
 او را ایمان حقیقی داخل هشت بهشت شود چه غیر مؤمن حقیقی کارش با الله تعالی است چنانچه
 بیان شد در شرح فی الشاک تا آخر در خطبه **هفتم اصل** عن الحجج علیه السلام قال انما یلدی
 الله العباد فی الحساب یوم القيمة علی قدر ما ایتهم من العقل فی الدنیا **شرح** یلدی بدل یخلق
 و تشدید تان بصیغه مضارع معلوم غایب باری تعالی است العقل خرد و خردمندی و اینجا
 هر دو معنی است **بی** و ایدیت از انام بعد از حق علیه السلام گفت که خردمند مذکور الله تعالی بندگان را
 در روز قیامت مگر بر قدر آنچه در دنیا با ایشان داد از خرد های خودشان که چرا با وجود اینکه
 بزرگی رسا و استیلا راه باطل را میزدید و از خرد های خردمندان که چرا با وجود اینکه بزرگان
 حق و پیمان می نمودند مثل پرکان و دامای و قاضیان ایشان فریاد می کردند و بر روی باطل
 می زدید پس در چنانچه که بنیان بهشت باشند بر کافران و منافقان آنجا خورده گری بهشت میشود
 چنانچه عذاب برای پیغمبر علیه السلام و زانو خانی و در بر انداختن و دیگر است **هفتم اصل**
 قلت لابی عبد الله علیه السلام نلانی من عباده و درین وصفه فقال کیف عقله قلت ادبر
 فقال ان الثواب علی قدر العقل ان رجلا من بنی اسرائیل کان یعبد الله فی جزیره من جزایر
 البحر حفصه نصیره لثیرة الشجر ظاهرة الماء و ان مناه من المکینه مرید فقال یارب ارفع
 ثواب عبدک هذا فاداه الله و لکن فاستعبد المملک فاداه الله انما احببه فاداه الله
 فی صورته انی فقال الرجل له من انت فقال انا رجل غایب بلعن مکانک و عباده قلت کیف
 هذا المکان فابعد معک فكان مع توبه و لکن فاداه الله فاداه الله المملک انما احببه
 لثیره و ما یصلح الا لعباده فقال له العباد ان لکنا هذا غایب فقال له و ما یصلح قال لیس
 لثیرنا بهیه فلیکان له الخمار و عیناه فی هذا الموضع فان هذا الخیش یضع فقال له المملک
 و ما لک حمار فقال لک ان له حمار مکانا یضع مثل هذا الخیش فاداه الله انما احببه المملک
 انما احببه علی قدر عقله **شرح** فلان مبتلاست بن بکریم و مکرین نون حروف جرات و ظرف
 خبر مبتلاست و مراد اینست که عباد او در جزیره او و فضل او در مرتبه کمال است چنانچه که اگر او
 او را اینجا مخلوق شده الدین بکسر ال بر هر کاری از خاص الفضل بقیع و مکرین صا و اهل
 مال و ثروت آن فقره بقیع و مکرین و کسر حمار و اهل بقیع است بقیع تان و مکرین بقیع
 و مکرین نون که مکرین مکرین شده برای القمار مکرین مکرین است زیرا که او می خفتن می نماید

و اول بصیغه معلوم باب خبر است و در دوم بصیغه معلوم باب تفصیل و بار سوم بصیغه معلوم
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تلاوت کن کتابت طاعتش بر هر کار کن
 گفت که بجز خردمندی و برین حش گفت که نمیدانم گفت که تحقیق تو را خبر **بی**
 و برین حش و طاعت ظاهر بر اینست و در بیان این آنکه مودی از فرزندان یعقوب
 که بود بن موسی یا عیسی بود ند طاعت میکرد در جزیره های دریای که سبز چش سبز بسیار
 درخت بالزه آب بود و فرشته از فرشتگان گذشت بر او پس گفت فرشته الله تعالی ای صاحب
 کلی اختیار کن نماز یا بنی بدن را پس نمود الله تعالی با و آن ثواب پس کم شرح فرشته آن ثواب
 نیست طاعت آن مرد پس الله تعالی فرمود ای بنی بدن را پس گفت که با او باش تا حقیقت کار را
 دانی پس آمد فرشته نزد آن مرد و چویش آویس گفت از او که که کسی تو گفت چون بصورت
 مرد شده بود که من درم بر شش گندم من رسید احوال خای تو و بر شش تو در اینجا پس فرمود
 که با من رفتی آنم الله تعالی با تو پس بود فرشته با او آنروز چون جمع روز دیگر رسید گفت از او
 فرشته که بدیدی که جانی تو فرشته بالزه جابست و نمیدانم مکر برای بر شش گفت که بدیدی
 این جای ما را بعد از مرگت گفت که جابست آن عیب گفت که نیست صاحب کلی اختیار
 ما را سستی پس اگر بپذیرد او را خردی بپذیردیم آنرا در اینجا چه گناه با من بسیاری صنایع
 پس فرشته گفت که و نمیدانم صاحب کلی اختیار تو خردی عابد گفت که اگر بپذیرد او را خردی
 زود بود که صنایع که در شش این گناه هر پس الله تعالی فرمود ای بنی بدن را پس گفت که فرایش نمیدانم
 الا بعد از مرگش بقیع نماید که این عابد اهل و متضعف بود و شاید که معدی باشد یا
 بود اندک و فرمود خالی کرد پس اعتقاد جابست الله تعالی داشت و کافر بود **بی** قال رجل
 الله صلی الله علیه و آله اذا بعلکم شیء رجل حسن حال فی العبادۃ فانظروا فی حسن عقله فانما
 عباد الله بقله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون رسد شما از مردی اینکه خوب حال او در
 بر شش مثل غایتش بر بار می پدید آید از او و فکر کنید در آنکه خلی خال او در جزیره
 و برین حق نماند چه جز او را نمیشود آنرا در ثواب مکرین جزو سندش **هفتم اصل** و در کثرت
 لابی عبد الله علیه السلام رجلا سبلا بالحق والصدق و قلت هم رجل غایب فقال ابو عبد الله
 علیه السلام و ای عقلی له و هو یطیع الشیطان غلبت له و کیف یطیع الشیطان فقال له هذا
 هذا الذي یبست من اشیائی هو فانه یقول من علی الشیطان **شرح** حکایت کردم برای امام
 جعفر صادق علیه السلام احوال مردی که ببلای و سوس و درین وضو نماز که نماز است و گفت
 که این است خردمند پس امام علیه السلام که چه خردمندی او را داشته باشد و حال آنکه این مردی

جزیره از

ای هاشم الله تعالی انکشاف کامل کردن حقیقت باطنها و در پی این بیداری و لیلها نکر بلکه بعد
از اینها بیدار و خود من را در حوض فرو برد اینها را در بر لبی که بعد از نزدیکی و نیاست باز برگشت
که در حوض بجای که گفتند اند نیست نزدیکی مگر چون رنگی و نیافت و در پی این مقام نیست
انکشاف کردن ما نزدیکی دنیا ای شام که با رنگ و غفلت و با ما نزدیک و غافل نیست و هرگز به ساری که
بعد از نزدیکی و نیاست بحضرت برای حقی که از عذاب الهی نترسند و خود سنج میکنند آیا
با وجود اینها خود سنج میکنند بطریق علم بدینک و بعد آن الله تعالی به پیروی قرآن و رسول
یا انما علی فی روی ظری و کند **فصل** این معنی را در پی و در اینها نیز بیان کرده و گفته و اخلاق الناس
والاخرس و انهم لا یحییون لواء فان ان تجد لهم الا اخذنا من لواء فان كانا لعلنا بل یفقد
ما نحن علی الباطل بعد بعد فاذا هو الهی و لکم الی الی ما شفق و ما فیه ایم آسمان و زمین و او
آخیز میان اخلاص و رحمتی که باز بکر با شمع که بر روی ظری و اختلاف کنند و هیچ نمی آید بر
فرض حال میفرستیم که سازیم باز بجه و مستحق لکه اختلاف و بر روی ظری باشد هر آینه
کتابهای خود بر روی خود بیان فاعده ها آن سیکویم از پیش خود و عقل مردم و انیکدا ششم
اگر بر فرض محال باز بگری سیکویم و حال آنکه در کتابها ما و گفته رسولان ما این نیست بلکه
میگویم در کتابهای خود بآیات محکمات که در اینها صریح از اختلاف و بر روی ظری نیست و ظلال
که اختلاف و بر روی ظری باشد بر باطل است بیکت و در بیان دماغ سیکند و وای بر ثانی است
از خود فاعده ها قرار داده افترا بر الله تعالی میکنند **فصل** یا هاشم خوف الذین لا یعقلون عقاب
تعالی و جبل ثم و مرنا الاخرین و انکم لکفرون علیهم صبیحین و باللیل فلا تعقلون **شرح**
ای هاشم الله تعالی انکشاف ما این بند نکرد بلکه بعد از آن ترسانید و میگویم که خرد سندی نمیکند
از عذاب سجد با بر پیش که کت در پی و صفات بعد از غایت لوط و هاشم مگر بر روی هلاک کنیم
و میگویند بر روی که خدایا اهل یکد هر آینه سیکند و در پی هاشم بر جای خود لوط و روز شنبه یا با بخت
اینها خود سندی نمیکند بطریق علم بدینک و بعد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا انما علی فی روی
ظری و کند و می آید در کتاب لوط و بعد از حضرت علی بن الحسین مع برید الله که گذشت غیر
اهل که بر جای خود لوط است که در پی و در پی و شنبه کایت قوم لوط میرسد بر روی
نیز باید که عزت کرد **فصل** و قال انما نزل علی اهل هذه القرية و جزا من السیارة ما کانوا
یستقرون و قد رکنوا آیه بینه لعم یعقلون یا هاشم ان العقل مع العلم فقال و تله الا انما
معه یها الناس و ما یعقلها الا العلمون **شرح** و الله تعالی حکایت صحن فرشتگان بالوط کرد که
در پی و سبک بود که بگری که مافرو آن بدین ایم مردم این شهر باید که سدوم و قوام آن باشند و

خود لوط بود و عذای از آسمان سبیل که سر کشی کردند از حکم الله تعالی و بر روی
لوط و بعد از آنکه بعد از شکست حاجت و تحقیق و انکشاف از انکشاف باطنی ظاهر بر روی
و بعد از خود سندی که خرد سندی میکنند چه ایشان سبیلها اهل میکنند باینکه محال است
خود را بگری و بر روی و گمان و بر روی های حاتم و بر روی های بیدار و ای هاشم بر روی
که خرد سندی با بر روی علم است نه با بر روی ظری چنانکه آیه که گذشت در پی و سبک بود که
انما نزل علی منکون و نزلت آن شاهای لای است بر روی آنها و برای مردم به عقل که خرد بر روی
و است بر روی میکنند و بر روی ظری و سبک بر روی آنها و سبک بر روی ظری
نیست و بر روی که نفعی اند که بزرگ بر روی ظری کنند این شاهای لای مانند اینها را حلی بر روی
ست بر روی ظری سبک **فصل** یا هاشم ثم الذین لا یعقلون فقال و انما نزل علی منکون
و انما نزل علی منکون انما نزل علی منکون انما نزل علی منکون انما نزل علی منکون
لوط کذا الذی یفقی یا الایح الا دعا و نزل رستم بکم عی ثم لا یعقلون **شرح** ای هاشم
انکشاف باینکه از عذاب خود و نزدیکی بلکه بعد از آن سر نشی که جمعی را که خرد سندی نمیکند
که در پی و بر روی ایشان را و بر روی تابان و پیشوایان و بر روی تابان گفت که چرا گفت شود اینها
که تابع شوند آنچه را که الله تعالی فرستاده در محکمات قرآن که نهی از اختلاف از روی ظری باشد
و نهی که بلکه تابع بشویم آنچه را که با نهم بر روی بشوایان و بر روی آیتان تابع بشوایان
و بعد از خود سندی نکرد و یا باشد اصلا یا را آست که خرد سندی فرانگشت باشد چیز بر او حاصل
و بر روی است و یا نباشد باشد آن بشوایان بعد از علم نیک و بعد از اختلاف و نهی بر روی با نهم
باشد و بر روی بشوایان گفت که و صفاتی حماست که فرشته اند و تابع رسول و قرآن شده و در
بر باطل خزانده اند صفت کس است که فریاد میرسد بگو سفیدی که بر او سلاخ خاند میرسد و غیبت
مگر طریقه و فریاد زدن را چه نهم مدحی را که آن کسی بر نهم و صبح باشد که این راه سلاخ
است اینها را بکشتن میرسد این تابعان و پیشوایان مانند در آن لای که بر اند بر روی خود سندی
نیکند **فصل** و قال ثم من سمع الذی اقامت سمیع القوم و لو کانوا لا یعقلون **شرح** در تعالی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله عقد حجتی که در آن از انکشاف مدان کوشش پیدا زدن تا بر این
و اخلاص از محکمات قرآن و غیر آنها آید الله تعالی جهت تسلی بر روی خود سر نشی تا خود سندی
گفت در پی و بر روی که بعضی از ایشان کوشش برای محمد سید زدن و راه می آید و با وجود این عصر حجتی
آب بر روی پیشوایان که از راه حجتی که کارشان این باشد که خرد سندی نگذارن ایشان را بدست که کوشش
کوش از روی قصد و تنوید نکردن مانند کراست در رفع نیافتن از سخن معنی نماید که بسمع در پی و



و سورة محمد است و همه موافق بهست و در سوره یونس یسعون است پس بداند بود که از کتاب
 کافی غلطی شده باشد یا این هر دو یکی غیر متوجه یا نقل حق نباشد **اصل** و قال ام محمد بن ابراهیم
 الزهری یسعون او یسعون انهم الا کما لا نعام بل اجماع اصل سبیل **شرح** و گفت محمد بن ابراهیم
 علیه السلام و بر پیش ناخره شدن در سوره یونس که بلکه کان میری ای محمد اینکه بیشتر
 این جماعت که گوش متوجه دارند اگر گوش دارند میشوند یا اگر شنوند خرد سندی میکنند و هیچ
 حق میکنند و عباد صریح نخواهند کرد نیستند اینها یکی با آن بیشتر بگویند که او گویند
 و شتر در شنیدن غیر از آن بلکه اگر اهراند چه آنها عباد میکنند در ترک بر روی حق نه صریح و نه
 غیر صریح و اینان عباد میکنند هم غیر صریح و هم صریح **اصل** و قال ایضا یسعون که جمیع الا فی فرق
 محضه اوین عباد چند با هم بدین شد و بدین همه عباد و فانی هم شقی ذلک با هم صریح و لا
 یعلقون **شرح** و گفت در هر پیش ناخره شدن در سوره یونس که جنک میکنند هم در آن یکی ایضا
 مکرر در همای استوار کرده شده بخندند و باشند آنها یا بر سر و یا بر پایه از یکدیگر بسیار بیشتر
 کان میری که با یکدیگر اتفاق دارند و حال آنکه دلای ایشان بر آنکه است و این اختلاف
 بسبب آنست که خرد سندی میکنند که ترک اختلاف از روی ظن کنند تا با یکدیگر دوست شوند
 و برین آمد جنک کنند و یکدیگر در راه حق جانباری کنند **اصل** و قال و یسعون انفسکم و انفسکم
 تنفون الکتاب انلا یعلقون **شرح** و الله تعالی در هر پیش ناخره شدن که جمیع الا فی فرق
 بابا به محمد علیه السلام اقامه فی الناس باله و یسعون آیا میفرمایند مردمان را بدین یکی که بر سر
 حق باشند و در امر حق میکنند خود تا آنکه بر روی ظن میکنند و بدین نمایند حق را که علت بطلان
 باطل که ظن است و شما میخواهید کتاب الله تعالی که توبه باشد یا در آن آیا با وجود حق در آن کلام
 دانسان حکما فی که در آن جامع صریح از روی ظن هست خرد سندی میکنند و بر روی ظن میکنند **اصل**
 یا هاشم ثم و الله الکثرة فقال و ان یطعم الزهری فی الارض مضطرب عن عبد الله **شرح** ای
 هشام الله تعالی الکثرة زهری ناخره شدن زهری چون دانست که بران ظن بسیار خرد و لا
 دلیل حقیقت خود میکنند زهری کرد الله تعالی بیشتر مردمان را با زهری که گفت در سوره انعام که اگر
 تابع شوی بیشتر مردمان روی زمین را کمره میکنند ترا از راه الله تعالی که بر روی ظن و ترک بر روی
 ظن باشد **اصل** و قال و ان سالت من خلق السموات والارض ليعقوبن الله کل احد فیه کل
 اکثرهم لا یعقوبون **شرح** این آیه در سوره لقمان است لیکن بجای لا یعقوبن لا یعقوبن است پس بداند
 بود که میان معنی باشد یا از کتابان کافی غلطی شده باشد **معنی** و گفت در هر پیش ناخره مردمان که
 و هر آینه اگر بر روی جمیع که تابع پیشوایان و بداندند و بر روی ظن و مضطرب خواهند شد بعد از آن

ایضا آفرید آسمانها و زمین را هر آینه میکنند البتة که الله تعالی آفرید باو ای محمد که سائر الله تعالی
 راست که بجا عذاب میکند بلکه بیشتر مردمان روی زمین بخرد سندی فرایند که گفت خود را
 و با آنکه آفریدند آسمان و زمین را میدانند و این باعث است بر افراد با آنکه هر چه در آسمانها
 و زمین است از الله تعالی است و بر روی بر روی ظن خریک در حکم میشوند با الله تعالی و برای این
 سخن عذاب سخت میشوند عطف نمائند که در سوره زخرف و در سوره زمر صد این آیه هست
 و تضرع کن ی ای در کتاب الحجة در حدیث دوم یا بعد و هشتم که باری نهفت جمیع فی الایة
 و در کتاب ایمان و الاخر در حدیث سیوم یا سیوم و در حدیث چهارم یا هشتم **اصل** و قال و ان
 سالتهم من نزل من السماء ماء فاحق به الا من بعد من نزل فیقولون الله کل المیزان الله فی الزهری
 لا یعقوبون **شرح** و گفت در سوره عنکبوت همه سر زهری بیشتر مردمان و هر آینه اگر بر روی جمیع
 که در پیوند باطل که با زهری باشد و آن اختلاف از روی ظن است آیا که در فرستاد از آیه الی
 پس زهری که با آن آیه مردمان را بعد از آن روی زمین هر آینه میکنند البتة که الله تعالی خرد فرستاد
 بگویند محمد که سائر الله تعالی است که بجا عذاب میکند بلکه بیشتر اهل زمین با وجود دانسان
 بر روی صحت میکنند و باطل میکنند و برای آن سختی عذاب میشوند **اصل** یا هاشم ثم یطعم
 الله کل من سالت من الشجر و قال و یطعم الله کل من سالت من الشجر و یطعم الله کل من سالت
 من الشجر و یطعم الله کل من سالت من الشجر و یطعم الله کل من سالت من الشجر **شرح** ای هشام الله تعالی الکفا
 یسعون بیشتر زهری چون دانست که بران ظن که بی اعتباری مخالف خود را دلیل بطلان ایشان
 میکند با وجودی که در سوره انعام میکنند بواسطه این که بی اعتباری خود را دلیل بطلان خود کرد با کمالی
 با بر روی که گفت در سوره سبأ که یکی از بدکاران من شکر گذار است و گفت در سوره صافات که گفت ایشان
 که ایمان و علی ضاع دارند و گفت در سوره مؤمن که گفت مردی مؤمن از خولتان فرستاد که از زمین
 پر شده سیدان ایمان خود را که آیا یکسید مرد را در سوره یسعون است بهمان کتاب که گوید که صاحب کل
 اختیار است الله تعالی است و بر روی را دانست که در زمین یک و بعد احتیاج بودی او بر روی هست بر روی
 ظن و بدین او میقتیان شد و در حکم و گفت در حکایت فتح در سوره هود که در بار ای و کشتی
 و کلام ایمان آورده از غایت غیبت زوایان نیاید و باقی مگر جمعی اندک گفتند اند از ایشان بیشتر هستند
 و در روی و بر روی از هاشم هفت بودند که سالت من و سالت من و سالت من و سالت من و سالت من و سالت من
 ایشان **اصل** و قال و ان یطعم الزهری فی الارض مضطرب عن عبد الله **شرح** یا هاشم علیه السلام بران
 حال بیشتر مردمان را زهری فرمود که و گفت الله تعالی در سوره دخان که میفرماید ایمان آسمانها و زمین را
 و آنچه میان آنهاست که حالی که با زهری با شیم نامردمان میان چه شغلی بود بر روی ظن کنند و هیچ یک

ایشان دانستند که دنیا خواهند است و خواسته شده است و آخرت نیز خواهند است و حق
 شده است باین روش که هر که خواهد بود آخرت را خواهند میگردد و او را دنیا تا تمام دریا در آخرت
 و هر که خواهد کند دنیا را خواهند میگردد و او را آخرت باین روش که بآید و هر یک پس ضایع میشود
 بر او دنیا و اول آخرت چه دیگر طاعتی برای تو آخرت نیستند کرد **سید** یا هاشم من اراد الغفار و لا
 مالي و راحة القلب من الحسد و السلامه في الدين فليضرب الله في سلكه بان بكل عقلة فن
 عقل منع بما يكفيه ومن منع بما يكفيه استغنى ومن لم يمنع بما يكفيه لم يدرك الغفار انك
شرح ای هاشم هر که خواهد بی نیازی از مال و خلاص دل از حسودی را و باقی ماندن حقیقت
 اسلام را پس باید که داری کند بسوی الله تعالی و در خواست حاجتهای خود باین روش که الله تعالی
 کامل کند خردش و او را چه که خردش کند و منع کند آنچه او را است پس بی نیازی از دنیا
 و هر که منع کند آنچه او را است چشم بر او مانده اند پس هر که بی نیازی از دنیا و هر که
 منع کند آنچه او را است در غری باید بینا را هر چه هر چه هر چه هر چه هر چه هر چه هر چه هر چه
سید یا هاشم ان الله جل عن قوم صالحين انهم قالوا ربنا لا نرى بعدا و قد رايانا و نحن
 من الذين رجعوا انك انت الوهاب جبار عظيم خلقنا في القلوب فربيع و تعود الى عظامنا و **سید**
 ما و بقم صالحين اولوا الايمان است و در قول الله تعالی و ما يدرك الا الاطوالا ان ربنا لا نرى و عباد
 از سلمان و ابو و مقلود و اسأل ان شاء الله تعالی قالوا بلفظ ما نحن مني و تعالينا بان عقل بر زمان منع
 چه بود که بلفظ مضارع است و زمانا بلفظ ماضی و زمانا است و حال است از قاعل بود که پس این قول
 وقت بود که بلفظ مضارع است که نسبت زمان زمانه است و نسبت زمانه فعل نام علیه
 ماضی است از آنکه بر کرده اند و از آنکه باین وجود نهایی زمان بر دعوی ایمان افروخته است و عبارت
 از زمان حیوة رسول علیه السلام است و همانا است بعد از آنکه آن زمان نسبت بر زمان قول ماضی است
 رحمة عبادت از تمام حق از جمله اهل البیت است چنانچه می آید در کتاب الحجة در حدیث هشتم
 سیم و هشتم و ششم بار و دوهفتم که باینکه نسبت و نسبت التبریل فی الولاية است خیر و طاعت
 خلقا بصیحة معلوم بحجرات الفلاح للفقیر علی حدیث حاجت و مدایع جمعی از اصحاب
 که ابراهیم بن علی علیه السلام را نام اول نشود پس باین و تعویذ یعنی حالت است استقلال **سید** یا هاشم
 باقی ماندن حقیقت اسلام تا آخر مطلق برکت چه بگوید که الله تعالی در صورت آل محمد بعد از
 بیان شد و این حدیث در شرح و قال و لا یحیی تا آخر نقل کرده است جماعه صلحان ای که ایشان
 گفته اند در دلیلی بسوی الله تعالی که اینها حجتی است بر آنکه در دلیلی باینکه در دلیلی باینکه در دلیلی
 بعد از آنکه در دلیلی باینکه در دلیلی باینکه در دلیلی باینکه در دلیلی باینکه در دلیلی باینکه در دلیلی

این گفتن ایشان وقتی بود که دانستند که دلیلی جمعی از اصحاب سبب بی وفای میکردند
 ایمان و باز میگردد و بدین کفر ایشان و در ایشان با وجود دعوی ایمان بر اینها **سید** یا هاشم
 بود که این علم حاصل شده باشد برای قوم صالحین در زمان حیوة رسول متبلیغ رسول علیه
 پس باین و دعوی برای استقبال باشد و بر این تقدیر میباشد بود که مخلوقا بصیحة معلوم بحجرات
 تعالی باشد و همانا اعتراف باین معنی کرده اند و تعالی میکنند بیان این آنکه در حدیث
 بخاری در باب بیعت المائمه وایت شدن از رسول علیه السلام که گفت بعد از این بعضی احوال قیامت
 که الا و انشد چهار رجال من انتم فی جودهم ذات الشکال فاقول یا رب اصحابی فقال انک لا تدعی
 ما احقوا بعدک فاقول قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت منهم فلما اوفیت فی کنت
 انک لربهم فاقول انک لا تدعی ما احقوا بعدک فاقول یا رب اصحابی فقال انک لا تدعی
 که هر چه قیامت آورد و میشود و فوجی از ایشان پس برده میشود بخانه جبهه پس میگویم
 اینها است که ایشان را اینها بر توکان احصا کنند که هر یک از ایشان میگویم چرا میگویم برده میشود
 پس گفته میشود که بدین که تو می دانی که چکار کردی بعد از وفات تو پس میگویم چنانچه گفت
 سید صلح علی بن حنیف علیه السلام که بودیم در ایشان مطلع چنانکه باقی بودم در ایشان پس وقتی که
 نفس از روی من بر روی راس بجا همانان بر ایشان بر گفته میشود که بدین که ایشان تا وقت
 در این حدیث بود در میان آنکه که با وجود او و دعوی ایمان میکردند مانند کسی که از جانی بر
 کرده و بر پشت بعضی از ایشان از هاشم که جلد شدی از ایشان **سید** یا هاشم ان الله خلق الله من لم یفعل
 لربهم و من لم یفعل لربهم لم یفعل لربهم علی عود ثابت بصیحة و یحید حقیقه و لا یلوی احد
 کذبت الامر علی قوله لعلله حدیثا و سیرة لعلله حدیثا و سیرة لعلله حدیثا و سیرة لعلله حدیثا
 للفقیر من العقل الا بظاهره و ناطقه **سید** یا هاشم ان الله خلق الله من لم یفعل لربهم و من لم یفعل لربهم
 تعالی کسی که بخردند و فراتر از تعالی احکام او را بر سر طر و سخنان در علم و حوز و راهی کرده و
 هر که که بخردند و فراتر از تعالی احکام او را بر سر طر و سخنان در علم و حوز و راهی کرده و
 گفت شناختن باینکه باشد و بعد از آنکه آن شناختن را در حق و باید آنکس مغرانی شناختن را
 و بعد از آنکه کسی فراتر از احکام از الله تعالی میگوید که باینکه باشد که الله تعالی در حکمت قرآن
 کرده و آنکس را که فراتر از احکام از الله تعالی است کند و بوده باشد در حق آنکس که فراتر
 کردن احکام از الله تعالی یا گفته آشکارای الله تعالی در حکمت قرآن موافق چه الله تعالی را
 نکرد و ما را بر روی بنیان که فراتر از احکام از الله تعالی باشد میگویم بخاری که در حدیث
 از جانی تعالی که باینکه شکست چه است از جانی تعالی باینکه اختلاف از جانی تعالی باینکه

میدانست و علم اعرابیان سائلان موقوف بر آید بعضی ایشان سؤالی در العلم و سؤال اهل الذکر آن
اعرابیانند و نگارند آن حکما تا و ابل و تخصیص را عقل کردند و بر حق ظن در نفس احکام الله تعالی
و اختلاف از روی ظن کردند و جعلت از آنکه در هر زمان تا آنکه عرض دنیا علی جمیع نفس احکام الله تعالی
خواهد بود و اگر ممکن شود نشود نفس احکام الله تعالی در آن سائل میکند و سید طریقت
بر آن اعلی کلام مدعی ایمان شدند موافق آنکه سوره حملات قائل است از این اقل که در سوره و اگر
قرول است سائلان اهل ایمان فی قلبی که و ان تقلعوا الله و رسوله لا یلتکم من اهلکم شیئا ان الله غفور
رحیم و مراد با هر یک از این و قیاس از اعراب است بر همین آیه سوره قیامه که و من الاعراب من یؤمن بالله و الاخر
حکم احزاب است از آنکه آن محکومات قرآن نشنیده باشند و احزاب است از کسی که آثار او شنیده باشد
و معنی تحت لافظ آثار انهم بعد از آنکه در آن سائل بعضی هم در آنکه ایشان استقصا و سائلان بعد از آن
الاعراب شنیده اند و نسبت واحد اعراب که بعضی سائلان با دیده از جمله عربست نظیر جن و غی و مراد اینجا
صالح که و نه است که حال آنکه اعراب است در سوره قیامه جنی است که و ما کان المؤمنون لیسوا کافرة
فلولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیفتقروا فی الدین و لیسوا فیهم از ارجو الهم اهل علم و تحقیق و
در این آیه جدا حق است از آنکه که سقیط است از جمله ایمان در این حدیث که هر اعرابی است که
المؤمنون عبارت است از بعضی اعراب که مذکور شد در آیه و من الاعراب من یؤمن بالله و الاخر و ایشان
جمعند که طایفه از جمله خیر را فرستادند برای تفقه در دین و آن طایفه اند که مذکور شد در این حدیث
ایشان مؤمن شدند و از هر جمیع و تکلیف و الاطلاق هم لیسوا برای تاکید نجات است برای اعیان تعلیل است
باعتبار آنکه مؤمنان برای خدا برستی مخلوق شدن اند موافق سوره الذاریات که و ذکر فی الذکر کف
المؤمنین و یا حلفتکم لی الا انی الایمونیون خواهد بود جمیع مؤمنان باشد و راجع بحقیق است و ایشان
و چون خدای برستی جمیع مؤمنان حق موقوف باشد بر تفقه در دین و آن موقوف باشد بر نفوس جدا برستی
ایشان موقوف بر نفوس جدا بود برستی اشیان برای نفوس جدا بود و فارقی برای نفوس است و ایشان
سهولت طریق حصول تفقه در دین برای مؤمنان از جمله با دیده نشانی عربیست اینه که موقوف بر تفقه
ایشان نشانی برای توفیق و سقیم است و غیر هم راجع بالمؤمنین نیست بلکه راجع بالاعراب است که از ایشان
که و طایفه است و ایشانند که دعوی ایمان بخدا و برستوش و مقرر کردند و اما فی ظاهر و برستوش ایشانند
باینکه حقیقتی برای ایشان نام شده بسبب محکومات آن که سقوت شده و مؤمنان و ایشانند و حق را از
داود و قائل کرده اند و بنا بر این و تخصیص با عقل بر روی ظن و اختلاف از روی ظن کرده اند و برستوش ایشانند
بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله است نظر با اشیان ایشان شدند و با اختیار خود آنرا اجتهاد و نام
کردند و قواعد برای آن اخراج کردند و آثار را خود و ما انزل الله علی رسولنا و اگر برستی برای تفقه در دین

راجع

مکمل

سکون و سیدان شدند که حدیث ما انزل الله علی رسولنا نیست بلکه سؤال اهل الذکر است از غیر
علمی که صاحبان آن افتد بواسطه یا بواسطه معلومه الصدقة اگر بکسر باشد و بواسطه غیر معلومه
بر روی مقرر بود شیعه امامیه در جواب عمل غیر واحدی آنکه عمل غیر واحدی نفس حکم و افعالی
باشد و این آنکه سقوت با افعال آن واقع شده اند از آنکه ترسانان از افعال آنکه که در هر یک قرآن و سید
باین شرح برخاست آیات محکومات ناهیه از روی ظن و ذکر آنرا بجای اخبار در این مقام اشارت
اینکه بر روی ظن بعد از اطلاع بر آن محکومات با عینی بخارج سقوت معلوم و حدیث و عدم التفات بر
ذکر الله جناحه بیان پیش در کلمات التجسد و شرح خودیست سقیم با بیست و سیم که با التفات است
و در مع عارند و حدیث کابینه افعال الاحمال و تکلیف بر وضع خطایه جای استدلال بآیات و الله
و وجود علی جمیع نفس احکام الهی و هر زمان تا آنکه در دنیا **تکلیف** این توفیق سقوت این آیه است و سؤال
و در این آیه بر موجب عرفه امام زمان و کید در کلمات تجسد در اخبار است و در هشتم که باب تجسد
علی الناس غیر علی انام است و بیان میشود و این تقریر ظاهر میشود که این دلیل آیه است بر عدم
جواز عمل غیر واحد و باقیقت مخالفان که ساقط از حصول ظن نفس حکم الله و افعالی میشود و بخوبی
میکند است و خدا را باین ظن محکومت بعضی مخالفان این آیه را دلیل تحت عمل غیر واحد باقیقت
خبر طایفه **توفیق** شنیدیم از انام جعفر صادق علیه السلام می گفت که خبری است از انام و در جواب
برستی چه بگوید که شان نیست که در خبر طایفه است از جمله آثار جدا برستی پس او می اندازد
کافران و منافقان با دیده نشانی عربیست بیان آنکه بدرستی که الله تعالی میگوید در قرآن که در سوره
که و ما کان المؤمنون لیسوا کافرة فلولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیفتقروا فی الدین و یؤمنوا ان الله
بالرید نشانی عربیست که آیند بهی سقوت و از العلم پس جواب این است از هر اهل برستی علیهم السلام از جمله
صالحان که برستای با دیده نشانی عربیست سقوت و از العلم برای اینکه حق طایفه است و در جواب
و سائل آنکه ترسانان از خدا را می که در برست خدای است و حق طایفه است و در کتب بسوی آن توفیق
و سائل آنکه هر که با دیده نشانی اجتناب از برستی ظن در هر حکم الله تعالی و از آنکه **هشتم**
مکمل صحبت با انصاف الله علیه السلام بقول علیکم بالفتنة فی دین الله و لا یؤثر اهل فاندیس افعالی
و دین الله نظر الله الیه یم الفیقه و لم یزل له علام **تکلیف** شنیدیم از انام جعفر صادق علیه السلام می گفت
که برستای با دیده نشانی سائلان در زمان بر روی الله تعالی و سیدان از آن با دیده نشانی عربیست
نظر علم دین نیامد اند چه که با درک است سائلان در زمان بر روی الله تعالی نظر است میکند
الله تعالی بسوی او در روز قیامت و بقیه میگوید برای او هیچ طاعتی نیست **نهم** **مکمل** عن ابی عبد الله
قال لو دوت ان احب الی غیر منکم بالسیاط حق یفتقروا **شرح** و اینست از انام جعفر صادق علیه السلام

مکمل

خدا را و از او است که ما را در این دنیا و آخرت بر او است که هر کس بخواهد
 برای اسلام باشد و جمع قلعه است برای محله از محلات شهر با این که مؤمن فقید که احاطه
 تانده جزئی از احزاب اسلام که در آستانه ای است که باشد و اصلاح خلی بران نگذاشته باشد و
 چنانچه اگر قلعه محله شهر با احاطه خوار شود و رخنه در آن شهر هم میرسد که رخنه بدین
 که بلکه قلعه دیگر از تو نباید ساخت و پیش از ساختن آن شهر را استقام میشود و بسبب حضرت
 بدو **چهارم** این که عدم استقام جزای آن را در عدم استقام مجموع من حیث المجموع را **فصل** این که اصل محله
 بکشد یا نه اعضای یکدیگرند و چه بعضی بدو او در کار و در بعضی از او نباید و چه بعضی
 مؤمن فقید بعضی نیست و رخنه بدین ممکن نیست بلکه مؤمن فقیدی از تو نباید و چون مؤمن
 فقید که نیست بدین را تمام آن مؤمن در مقام مؤمن اول شیاطین حی و انشای اسلام را با استقام میکند
فصل این که از این قلعه علیه السلام با این احزاب مؤمن احب الی الله من یحب الله
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که نیست و در آن کسی که میزد از جمله مؤمنان محسوب
 بسوی شیطان از روی انصاف سائلین که مردمان نفع برانند از انوار **فصل** کمال او و شهادت
 آن ای کمال یقول الله عز وجل لا یقین العلم بعد ما یحیطه و لکن یوت العالم شیهة یعلم ما هم
 للقباب یغفلون و یغفلون و لا یرقی شیئی لیس له اصل **فصل** کتبات امام جعفر صادق علیه السلام که
 که بدو تمام خود علیه السلام میگفت که بجز آن که در جمل بل نمیکرد از مردمان و انشای جمیع مزانی
 جمیع احکام الهی را بعد از آنکه فرموده است آنرا برای ایشان بر رسول علیه السلام چه عیث امام و انا
 جمیع آنرا خود میدید و لیکن چیزی دانای این قاعده را بر میزد با حق و قاعده که میداند و دیگر
 از او یاد نمیکرد و او اینست که میباید در میان دانا یا این قاعده پس پیشانی میگفت و
 جمیع که روی میکند از این قاعده و از حکمات قرآن که در آنها هر چه روی علی صریح شده و آنها را
 تاویل نمیکند خیال اینکه بر هر چه روی ظنی خلاصی نیست پس کوه میشوند آن پیشوایان و ملا میکنند
 دیگران و از نیست چیزی از آنکه عیث که نیست فصل آن در حکمات قرآن با در قرآن چنانچه
 می آید و در حدیث ششم بار نیست و **فصل** کمال علی بن ابی طالب علیه السلام یقول الله سبحی
 نفسی فی شجرة الموت و القتل فیما قول الله اولم یزنا اناناق الارض مقصدا من اخلاصها و هو ذلک
فصل الاخر جمیع طریف نفسی **فصل** امام زین العابدین علیه السلام میگفت که بجز آن که در حدیث
 میگفت و در حدیثی از روی روایت شده در ما علی قوله الله تعالی در حسن و زهد و از او و از او و از او
 زندگی و زیاده و ماله و وسیله علم و بوی حکایت و عیث رسول و عیث و وی و از او و از او و از او
 باز عیث خود و اینها را ندیده و ندانسته اند که ما می آیم و خراج میگیریم و عیث را با بر حق که نقصانی

در این حکم از روی خبری از این امام علیه السلام گفت که مراد از این خوار شدن و برهم نقصانی
 در این مرتبه و انانایان بسا اهل این است و مراد امام اینست که هر کس که از او آمدن بود
 را بجز نیست و آن باشد در وقت میلاد و انانایان ما اندک کسی که با استقبال کسی بد از کمال
 و عیث و کمال باشد خرافی و نقصانی از این و بی اعتباری و شکست باشد برای عظیم و انانایان
 بسوی انا مضایقه در برک و کشت شدن خود نیاید داشته باشد **فصل** **باب**
 در کماله العباد و عیث **فصل** این بار بیان خوبی و عشقی و انانایان بسا اهل این و هر چه ایشان
 در این باب جمیع حدیث **فصل** کماله العباد لایسته یا بنی احقر العباس علی بنک فان را نیست
 و ما یزیدون الله جل و عز را بجز هم با نیک عالمی عالمی عیث و این نیک جهان را عیث
 و عیث که آن ظلم بر ستم عیث عیث و از راست قوما لا یدرون الله فلا یخلص هم فان نیک
 عالمی عالمی عیث و از راست جهان را لا یدرون الله لا یخلص هم فان نیک
 عیث کت فان حکم بر حق ای برکت من بکرمی بجز چند را از جمله های در س عیث
 و ما نیکها که در ای جلم خود جلمی آن که در عیث را با برکت من بکرمی بجز جمعی از جمله های
 که بار الله و رحمت کند با عیثی که از او میسرند و کوه و کشت ایشان موافقت با عیث کت
 که با عیثی که با عیثی از او است و از او عیثی هست پس بنشین با ایشان چه اگر انا باشی آنچه
 میگویند نایب بر سرانند از او است چه هر که چیزی و او از شنیدن محقق که موافق آن باشد و از
 و انشای خود و خصال میشود و از فرمودی در در می شود و اگر انا باشی آنچه که میگویند و او میسرند
 نزل در او و انشای خود بنی بنیاید و فایده دیگر اینکه شاید الله تعالی در این وقت خود در بران جمیع رحمت
 پس از نیک و کرد آن رحمت با ایشان برای عیثی ایشان چه کت الهی بر رحمت اهل حق بیشتر
 شود و از نیکها که از او میسرند و عیثی که با او الله تعالی نمیکند با عیثی که کت است پس بنشین
 با ایشان چه اگر انا باشی در آنچه میگویند فایده میسرند و از او است و از شنیدن محقق ایشان چه چیزی
 که موافق باشد با طاعت خود از روی بر روی ظنی است و اگر انا باشی در آنچه میگویند در هر چیزی
 زیاد نمیکند مگر اینکه نوازند بر روی بارها کند چه عیثی آری بسا و مالکست بعضی اهل حق از روی ظنی
 بر هر چه شوق و کرمی کت آن سلی خود بیشتر و اگر فایده نایب با بر حاشی و او میسرند و دیگر
 اینکه شاید الله تعالی در این وقت خود آری بر عیثی که با عیثی از او است و از شنیدن محقق ایشان چه چیزی
 که کت آن لعنت با ایشان برای عیثی ایشان **فصل** **فصل** عیثی حسن و عیثی بن جعفر علیه السلام قال
 عیثی الله تعالی علی المزلحین من عیثی الله تعالی علی المزلحین **فصل** روایت از امام موسی کاظم علیه
 که کت که عیثی با انا بسا اهل این بر جانهای سرای عیثی است و عیثی با انا و عیثی با عیثی

من حق ان تعقلوا ومن العبد ان لا يفكر وان اتمتع بعبادة الرب وانشاء لنفسه
 اعتكاف الرب ومن يطلع الله يامن ويكفر ومن يطلع الله يامن ويكفر ومن يطلع الله يامن ويكفر
 سكونها مصدره ولا اوهان منى بالفضل نفاق ويراها على اهل الكاريت **بهي** طلبه كسب
 در آنچه دانسته از محکات قرآن که آخرش یکدیگر در این باطنی که حوزا را بر میسرید و بشک
 میکنند در این که کافر میشود و در حقیقت میکنند نفسی از خود را در حوض اختلاف از روی طلب که
 آخر اهل انکار میشود و در آنچه در محکات قرآن است و سهل امکان میشود در آنچه در محکات قرآن که
 زانکار در آخر میشود و بدین معنی که از جمله آنچه بکار آید نیست و در محکات قرآن است اینست که
 فهمید سائلان این شوی بیان این شد در شرح حدیث هفتم بابهم و از جمله همینکه سائلان در اینست
 که باری بخیرید از این که اینست الله تعالی بجهان شما در و یا بجهان خدا تعالی گفته در جواب این که فلا
 یومن سکر الله الا القوم الخا برین بر خا رجعت غیبه کسی از فرشته بقا که اوهان وظالمان از بعثت نمیکند
 مکر زانکاران و بدین معنی که اخلاص خود را بفرمان خود کسی است که فرمان بر او است صاحب کار خور
 نه کسی که بفرمانهای حرم مشغول باشد و آخر خود را بعبادت الله و یا خلاصی بفرمانهای حق
 که ناچار بی صاحب کار اختیار خود بشیر میکند و خود را بعبادت الله میکند نه کسی که بفرمانهای حق
 که فرمان بر او است صاحب کار اختیار خود کند و آخر خود را بفرمانهای حق بپاید و هر که فرمان بر او است تعالی
 خا رجعت میشود از عذاب الله تعالی و خود خالی و اهل شدت بهشت با و میرسد در هر مرتبه و هر که
 ناچار باشد که الله تعالی را بپاید و بشهادت میشود **هفتم اصل** سمعنا بالجهنم علیه السلام قیل اذا
 سمع العباد ما یسمعون و یسمع قلوبهم فان العلم اذا کثر فی قلبه حزن لا یحمله تعد الشیطان علیه السلام
 خاصم الشیطان و اقبل علیه یا مفرق فان یکد الشیطان کما یجمعها فکلت و ما الذی یخرج من فاه
 خالص یا فخرکم من قدوة الله عز وجل **شرح** شنیدم از امام خود باقر علیه السلام میگوید که چون
 شنوید باعث و انشیر و انشیر محکات قرآن پس کار بر میاید آن دانش را بسؤال اهل الذکر و لوازم آن
 و باید که فراخ باشد و طایفه ای شاد و صحت و صلا باشد و چه دانش چون بسیار شود در هر روزی که
 حوصله آن ندارد و دست می یابد و شیطانی و او را بسوی خود شای میخواند پس اگر این شقی کند
 باشد شیطانی بجا و کند با او بآن چیزی میشتابید آنرا چه بگوید که حیل شیطانی همیشه ضعیف
 بوده چنانچه در سوره شارا است پس بگویم که حیل آن چیز که میشتابیم آنرا امام گفت در شنبه
 کشید و جواب کشید شیطانی آنچه معلوم شد شما را آن قدری است که الله تعالی بفرموده در آفرید
 محمد و و از او انعام بفرموده انعام که در دنیا نماند و جمیع مرتب و جمیع سائلان با یقین که دانش خود را
 با دانش انسانی قیاس کنید که دانش شما در نظر شما سهل نماید و خود ستایی نکنید **باب نهم اصل**

بالمشاکل علیه و المتاهی **شرح** این باب از این است که دانستن احادیث و سنی که
 مال در میان کرده و کسی که بپایان برساند خود را از این باب بر وجه الله تعالی در کتب
 حانی از اخبار برایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که گفته که انما المساکل علیه الذی
 یقی بغير علم و لا هوک من الله عز وجل لیسئل به للعقوب طمعا فی خطایم الدنیا فان کسی که
 دانش را وسیله خردن مال در میان کرده اینست که غیبه می دهد پس بدین دانش احادیث بی آنکه
 اصل مسکله دانند از محکات قرآن و بی راههای کسی که مشتاقان قرآن را دانند بلکه بر روی طلب کنند
 در اینست که تا آن محکات قرآن را که در اینها از بی روی طلب است بفرموده انکار و بواسطه طمع در تمام
 دنیا را بر این غرض چندین **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من یؤمن بالآیات یحسان
 طاعتها یصل دنیا و آخرة **شرح** من یؤمن من الدنیا علی اهل الحق الله سلم و من یؤمن بها من
 قریبها یصل الا ان یؤمن او یراجع و من اخذ العلم من اهل الله و عمل بعباده بخا و من اراد به
 الدنیا فی حقیقه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در روایات حریص هرگز سیر نمیشود
 بکسیر و از دنیا و دیگر حریص دانش پس هر که قناعت کند از مال دنیا را بخدمت خدا و الله
 تعالی برای او حرام را بطلد سلالت میشود از عذاب الهی و هر که در پاید مال دنیا را بی آنکه حرام
 باشد البته چندی میشود مگر آنکه بشمار شود یا بر کار داند مالهای حرام را بصادقاتش انما
 غنما باشد و اگر مرد را کند البته شجاعت و مروتی است که در دنیا باید که حق است
 نباشد مثل فایده و ربانی که تلف شدن با شود و در بصیرت بجایی باید که حق را بر باد و مثل
 حریص را میداند بود که راوی شنید که با شد که امام علیه السلام گفته که یوریا گفت که براجح
 پس هر و بعضی بشمار می شود و حد بشمار می وایر و آن مال در میان درست نیست و هر که در این
 دانش را بپایان برساند که رسول و و از او امام باشند و خود عمل کنند بآن دانش و بفرموده
 نه بعد بدینکه به بر روی طلب بخت از عذاب الهی دارد و هر که قصد کند بفرمان و دانش دنیا را
 تا او را علالت کینند یا غصب غنای و قضا مال در میان خود نه آنکه خود عمل بآن کند پس همان
 دنیا فایده اوست و در آخره نصیب دارد **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من یؤمن بالله
 لم یفقد الدنیا لم یکن فی الآخرة نصیب من اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة **شرح**
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفته که هر که طلب علم حقیقت کرد برای فایده دنیا مثل آنکه
 منصب قوی یا قضا باید نیست و در آخره نصیبی و هر که قصد کرد بآن فایده آخرت را و او را
 الله تعالی فایده دنیا و آخره **سیم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اراد الحدیث لم یفقد الدنیا
 لم یکن له فی الآخرة نصیب **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام

و بعد از این توبه کند خواه و ناله باشد و خواه نادان بیک خال این دو حالت نیست که معنای
 برای ایشان عذاب که در آن ناکست محقق نمائند که از این ظاهر میشود که توبه از این و از هر یک که باشد
 دانسته باشد نه از این که در آن بر حیا و شرمست **اول** توبه پیش از حالت نوح و آن مقبولست و بنکافی
دوم توبه نادان بوسه و محبت در حالت نوح و آن مقبولست با وجود سبکی **سوم** توبه نادان بعد از
 خالت نوح و آن مقبول نیست **چهارم** توبه بعد از حالت نوح و آن نایز قبول نیست اصلا و نیز ظاهر میشود
 که جز در جماعه اول بلفظ معروف آدم و در جماعت بعد از آن الستات بلفظ جمع آدم تفصیل بیانی
 خال در تک کبر و ادنی از ترک یابد در حدیث اول بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان اینکه با
 استغفار کبر نباشد یابد در حدیث دوم بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان اینکه کفر بدتر از
 شکست یابد در حدیث دوم بار بعد از کتاب ایمان و الکفر **پنجم** توبه بعد از کتاب ایمان و الکفر
 فی قوله الله ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم
 تفسیر این آیه می آید در حدیث اول بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان آن که توبه از هر یک از این
 مجموع مرجع ضمیمه و غایب نیست و توبه عباد از توبه بعد از کتاب ایمان است که توبه از این و از این
 یا اینه اجابت باشد الوضعت شناختن حال چیزی العدل توسط میان افراط و تفریط و در اینجا
 محکات کتاب الهیست چنان در هر حق میزان عدالت که هر عملی و هر حکمی باید سنجیده با سنجیده
 لغت عدالت و انصاف است باینکه آن عدل قرائت **ششم** توبه از انانیت بعد از توبه علیهم السلام
 غرض جل و سرور شعور و بیان حال جمعی از قریش که بغیر حق امانت و حکمت یافتند و حال حق
 که بکارهای تابع ایشان شدند و عباد ایشان کردند که سرانداخته شدند سر شیب جمعی آن مردمان
 و کوهان که بر سبقت ایشان کردند اهل گفت که آن سر شیب انداخته شد و آن قریشند که شتند
 محکات کتاب الهیست که در اینها ایشان است و بعد از آنکه مخالف کردند و بسوی پیوسته شدند
 با وجود آنکه محکاتی که در اینها اختلاف و از و قائلان هست مگر اصحاب نظر ایشان رسیده
بار هفتم اصل باطل بودن توبه این باطل است اخلاص و خیر نایند متفرقه است که نسبت به کتاب
 دارد در این باره و حدیث **اول** کان الله یولی من یشی علی التام بقوله ورجع فی ذنوبهم
 تعلیقه فارها تعلیقه کا تعلیقه **دوم** بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که از حدیث می آید
 و جمعی خود را با خوارش خویش آید متفرقه چه و حیا مانده میشوند از کارهای خود و در این
 چنانچه بدینا مانده میشود از کارهای خود و در این چنانچه **دوم** کان امیر المؤمنین علیه السلام
 بقوله یا طاهر العلم و در فضائل کثیره قرائت التواضع و عینه البراءة من الخلد و انهم
 و لسانه الصدق و حفظه الغیر و قلبه الحلیق و عقله معونه الاشیاء و لای یزید الا حبه و حبه

و بعد از این توبه کند خواه و ناله باشد و خواه نادان بیک خال این دو حالت نیست که معنای
 برای ایشان عذاب که در آن ناکست محقق نمائند که از این ظاهر میشود که توبه از این و از هر یک که باشد
 دانسته باشد نه از این که در آن بر حیا و شرمست **اول** توبه پیش از حالت نوح و آن مقبولست و بنکافی
دوم توبه نادان بوسه و محبت در حالت نوح و آن مقبولست با وجود سبکی **سوم** توبه نادان بعد از
 خالت نوح و آن مقبول نیست **چهارم** توبه بعد از حالت نوح و آن نایز قبول نیست اصلا و نیز ظاهر میشود
 که جز در جماعه اول بلفظ معروف آدم و در جماعت بعد از آن الستات بلفظ جمع آدم تفصیل بیانی
 خال در تک کبر و ادنی از ترک یابد در حدیث اول بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان اینکه با
 استغفار کبر نباشد یابد در حدیث دوم بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان اینکه کفر بدتر از
 شکست یابد در حدیث دوم بار بعد از کتاب ایمان و الکفر **پنجم** توبه بعد از کتاب ایمان و الکفر
 فی قوله الله ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم واما ورجع فی ذنوبهم
 تفسیر این آیه می آید در حدیث اول بار بعد از کتاب ایمان و الکفر و بیان آن که توبه از هر یک از این
 مجموع مرجع ضمیمه و غایب نیست و توبه عباد از توبه بعد از کتاب ایمان است که توبه از این و از این
 یا اینه اجابت باشد الوضعت شناختن حال چیزی العدل توسط میان افراط و تفریط و در اینجا
 محکات کتاب الهیست چنان در هر حق میزان عدالت که هر عملی و هر حکمی باید سنجیده با سنجیده
 لغت عدالت و انصاف است باینکه آن عدل قرائت **ششم** توبه از انانیت بعد از توبه علیهم السلام
 غرض جل و سرور شعور و بیان حال جمعی از قریش که بغیر حق امانت و حکمت یافتند و حال حق
 که بکارهای تابع ایشان شدند و عباد ایشان کردند که سرانداخته شدند سر شیب جمعی آن مردمان
 و کوهان که بر سبقت ایشان کردند اهل گفت که آن سر شیب انداخته شد و آن قریشند که شتند
 محکات کتاب الهیست که در اینها ایشان است و بعد از آنکه مخالف کردند و بسوی پیوسته شدند
 با وجود آنکه محکاتی که در اینها اختلاف و از و قائلان هست مگر اصحاب نظر ایشان رسیده
بار هفتم اصل باطل بودن توبه این باطل است اخلاص و خیر نایند متفرقه است که نسبت به کتاب
 دارد در این باره و حدیث **اول** کان الله یولی من یشی علی التام بقوله ورجع فی ذنوبهم
 تعلیقه فارها تعلیقه کا تعلیقه **دوم** بود امیر المؤمنین علیه السلام که میگفت که از حدیث می آید
 و جمعی خود را با خوارش خویش آید متفرقه چه و حیا مانده میشوند از کارهای خود و در این
 چنانچه بدینا مانده میشود از کارهای خود و در این چنانچه **دوم** کان امیر المؤمنین علیه السلام
 بقوله یا طاهر العلم و در فضائل کثیره قرائت التواضع و عینه البراءة من الخلد و انهم
 و لسانه الصدق و حفظه الغیر و قلبه الحلیق و عقله معونه الاشیاء و لای یزید الا حبه و حبه

تبرکات حدیث او بنیکند اند و اگر می دانست حق در کلام که غلط کرده هر اینست که آن حدیث میگوید **اول**
در کتب ما نیست هیچ من رسول الله صلی الله علیه و آله شینا انورده تم یحیی عنه وهو لا یحیی اوسمه
یعنی من یحیی تم اوسمه و هو لا یحیی غلط منسوخه و در حفظه التامیج **ثانی** ما یحیی هو الله منسوخه
و یحیی المسلمون اذ یحیی من الله منسوخه **ثالث** و من یحیی راوی لفظ حدیث و یحیی
مرد است که شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله چیز را که امر که پیغمبر را پیغمبر و بعد از شینا
او پیغمبر خود کرده از آن خبر و یحیی بدان خبر یا شنیده از پیغمبر که خبر که از پیغمبر و بعد از شینا
امر که در میان و او یحیی بدان امر را که هر یک از اینها شده بر طاعت شده حدیث را و در گذشته
بسیار که می دانست حق و من بدان حدیث بر طاعت شده است هر اینست که میگوید آنرا و اگر می دانستند
سلمانان و منی که شنیده اند آن حدیث را و اگر در حدیث شده است هر اینست که میگوید آنرا
و آخر رابع لم یکن یحیی رسول الله صلی الله علیه و آله بعضی المکذوب خرم الله و یحیی المذکور
الله صلی الله علیه و آله تم یحیی بل یحیی ما یحیی علی وجهه تعالی به کلامی که میگوید و لم یکن یحیی
و یحیی التامیج من المنسوخ یعنی بالتامیج و بعضی المنسوخ **چهارم** و یحیی راوی لفظ حدیث
صلی الله علیه و آله که ششم چهارم است در رفع نیست بر رسول الله صلی الله علیه و آله و درست شنیده
در رفع از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و از پیغمبر و از شیخ رسول الله صلی الله علیه و آله و از پیغمبر و از شیخ
نکاحه داشته آنچه را که شنیده از پیغمبر چنانچه باید بر عقل کرده آنرا چنانچه شنیده و از آن کرده
در آن چیزی و هم مکرره از آن چیزی و نیز مکرره حدیث بر طاعت کننده را از حدیث بر طاعت کننده
به بر طاعت کننده کرده و ترک کرده بر طاعت کننده و **الفصل** فان امر الله صلی الله علیه و آله و آله مثل آن
ناسخ و منسوخ و خاص و عام و حکم و عقاب و قد کان یحیی من رسول الله صلی الله علیه و آله التامیج
که در جهات کل عام و کل عام خاص مثل التامیج و قال الله عز وجل فی کتابنا انما التامیج و قد کان یحیی
و ما یحیی من الله ما یحیی من الله و لم یحیی من الله و لم یحیی من الله و لم یحیی من الله و لم یحیی من الله
چون ناسخ شده باین چهار قسم مثل لفظ حدیث خواتم که شریف بیان قسم چهارم بیان کند که
قسم تفسیر آنرا در باطل و یکی حق و سه قسم مثل بعضی حدیث را و باطل و یکی حق و یکی باطل و یکی حق
کتاب الحجة که آیه ما انما کم و الی غیره یعنی الله تعالی است لفظی را بعضی کلام را بر رسول و بعضی کلام را
بیان این است که کار پیغمبر صلی الله علیه و آله که حدیث باشد ما انما آیات قرآن بعضی بر طاعت
کننده بود و بعضی بر طاعت شده و بعضی بر طاعت نبوده و بعضی در جمیع است و بعضی در جمیع نبوده
و بعضی محل اشتباه بیان بین است که تحقیق کلامی واقع نیست از رسول الله صلی الله علیه و آله که محقق
که در بعضی آن و در بعضی آن نبوده و واقع نیست از او محقق که در جمیع است بود و بعضی که در بعضی

مانند قرآن و این بحالی بود که الله تعالی گفته بود در کتاب خود در سوره حشر که آنچه داده پیغمبر را
 پس از آنکه آنرا آنچه داده و هیچ گفته شما را از آن پس خود را از آن نگاه دارید و آنچه داده
 چیز نیست که گفته بایستای و منسوخ شده خواه در امر خود و در حق خود و در حق شما و در حق
 منع کرده از آن چیز نیست که نگفته بایستای و تغییر از آن بایستایم عند بر این اشارت نبوی از کثرت
 عنوانست چنانچه گذشت در حدیث ششم باریتای و مخالفان نیز از آنرا باین دارند چنانچه در
 کتاب بی نقل شده از پیغمبر علیه السلام که گفت که ما انما کم عندنا حشر و ما انما کم بدنا فاعلموا
 ما استلهم فانما هلك الذین من قبلکم کثره منکم انکم و ما یحیی عندنا حشر و ما انما کم بدنا فاعلموا
 شمار از آن پس و در یکی از آن آنچه امر کرده شما را باین بر عباد از آن آنچه از آنرا و پس از
 بر سید چه محقق کرده است از آنکه پیش از خواب و اندک بر بسیاری بیست ایشان و از آنرا
 بر پیغمبر آن خبر پس باینکه معنی قرآن و حدیث و احوال داشت و احوال نشد جمیع و قصد
 بعضی از آنها بود و هر چه کرده بود صاحب خود را از بعضی بر سید آنها همان همان بود که در کتب
 و قد است حقیقت حق را آنچه مراد الله تعالی بود از قرآن و آنچه مراد پیغمبر از حدیث مراد
 ابدیت که با او ایستاد و هم تفسیر قرآن بکار نیامد و هم سید و در حق مثل حدیث بکار نیامد
 بر سید غرض **و** لیس کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان یحیی عن شیء منهم
هم من یحیی و لا یحیی عن حق ان کانوا یحییون ان یحیی لا یحیی و انما یحیی فیما یحیی رسول الله
صلی الله علیه و آله حتی یحیی او یحیی و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله کل يوم یحیی کل
شیء و حله یحیی فیما اذن و معه حیث دار **چون** جای تعجب است اینکه پیغمبر که
 در ستاده شده باشد جمیع خلاق برای بیان احکام الهی منع کند خلافت را از بر سیدان بعضی سائلان
 از حق و خواتم که بیان کند که پیغمبر بر طاعت شود و عالم شود که چنانچه الله تعالی جمیع آیات
 قرآن را محکومات ساخت بلکه بعضی از آنها را ساخت تا خلیفه پیغمبر در بر او باشد و حاجت عباد
 بشی پیغمبر باینکه برای تاز و قیامت ظاهر شود پیغمبر علیه السلام بر جمیع اصحاب خود احکام ساخت
 و بر طاعت کرد و باینکه خود را و ظاهر ساخت به علم او در بیان خلاق و منع کرد خلاق را از
 بر سیدای پیغمبر تا خلاق آن سال را از خاستن بر سید و در این دنیا و بعد از آنکه خلاق
 جانشین را باینکه خلیفه او ظاهر شود بر همه کس بر عباد الله او حجت تمام شود **و** اینکه
مبارک است از آن سال درین شریف بیکر و در حق جانشینی کنند و زمان بدانند ایشان باری خورند
و کمره شوند و اگر نگذرد و زمان بعد از ایشان احوال جانشین در ایشان قرار دهند و سکن
جانشین حق کنند و خلیفه بیکر و بیفتند و سکن خیار باطله نوعی از اخل شدن که بر این طاعت

[illegible]

والتحریر

[illegible]

18

The first thing I saw when I
 stepped out of the house was
 a bright sun shining down
 on the road. The air was
 warm and the ground was
 dry. I felt a sense of
 freedom and peace. I
 walked for hours, feeling
 the sun on my face and
 the wind in my hair. I
 saw many beautiful things
 along the way. The trees
 were tall and green, and
 the flowers were in full
 bloom. I felt like I was
 in a dream. I walked
 until I was tired, and then
 I sat down on the grass
 and looked up at the sky.
 The sun was still shining,
 and I felt a sense of
 hope and joy. I knew
 that I was on the right
 path, and I was going to
 find what I was looking for.

The second thing I saw when I
 stepped out of the house was
 a bright sun shining down
 on the road. The air was
 warm and the ground was
 dry. I felt a sense of
 freedom and peace. I
 walked for hours, feeling
 the sun on my face and
 the wind in my hair. I
 saw many beautiful things
 along the way. The trees
 were tall and green, and
 the flowers were in full
 bloom. I felt like I was
 in a dream. I walked
 until I was tired, and then
 I sat down on the grass
 and looked up at the sky.
 The sun was still shining,
 and I felt a sense of
 hope and joy. I knew
 that I was on the right
 path, and I was going to
 find what I was looking for.

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله ولي كل خلق باهو باسن لا هوصل على محمد وآله الصاويان وانظرنا على القدم للمحدثين **بعد**
 جون داعي علم دولت قاهر خلیل بن الفارسی المازنی سامورثی صفای شیخ کافی کلینی مروان طبرستان
 و نافع شد از شیخ کتاب العمل از جمله شیخ سید ناسخ جهانگیر که در کتابت شیخ کمال و شیخ کمال
 التوحید تاریخ صفیر سال هزار و شصت و پنج هجری و علی الله التوکل **صلی الله علیه و آله** شیخ سید ابی کمال
 که در آن لغاوی مذکور میشود که شصت و پنج سال باقر سکاکی در کار تدریس و عبادت بود و بعد از
 بر رویب خاصه کل خند و کس و جبر بر دست و پا بدو جبریت شیخ بار هفتم که بار بیست و
 اینکه حد صفات بودیت صفات است که در شیخ قول الله احد و هفتم اول از سوره حدید است
 و درین کتاب شیخ پنج باب است **اول** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **دوم** بالطلاق القول بالله
 تعالی شیخی **سوم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **چهارم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 و امکان **هفتم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **ششم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 عن الصفة بغير ما وصف به نفسه و قوله تعالی **وازه** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 الذات **سیزدهم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **هشدهم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
یازدهم بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیستم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 الاول الا ان بين زيادة وهو الفرق ما بين المضاف التي تحت امارته تعالی واسماء المضافين **جدهم**
 بالاجل الضد **وزدهم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و یکم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و دو** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و سه** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 کلا في السواء لا يمتنع **بیست و چهارم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و پنجم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 بالعبادة والشفاعة **بیست و ششم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و هفتم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 استطاعت **بیست و هشتم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **بیست و نهم** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
سی و یکم بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **سی و دو** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث **سی و سه** بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث
 چیزی نبود باشد و هم رسد بعضی اینکه زمان وجود آن خبر در جهان کتب شده ابتدا داشت باشد العالم

خبر هم آلت داشت چیزی در این ایضا آلت استنفاط است که بخیر باشد بدانکه آن آلت قدس
 شریک بیان جفا شایق است که فاعل آنها را ایجاد آنها حرکتی بر آیت عواید آلتی تا غرضی مخلوق
 مثل برکت کل و مثل برکت کل و بعضی میگویند در بیان آن آلت قدس شریک بیان ممکن است
 اند و این بعضی بر وجهی است اول اعتقاد بر اینکه نزد اهل اسلام ممکن است نبی باشد چنانچه بیان میشود
 در شرح صدر حدیث جهانم این آیه و هم تعظیم آلت و انشای بر روی که شامل آلت که با واسطه نیز باشد
 مثل آثار آدمی که آلت است بر وجود آدمی و آن آلت بر وجود فاعلی که بخیر باشد السلام العالم بر آلی
 جنس است بعضی خبری است که با واحد از افراد آلت است الا نشاء بیان وجود چیزی و در این خبر چیزی
 باید و بعضی بر وجهی است که در این ایضا است در حدیث عالم بعضی رعایت مصیبت
 که صدق اینهاست به وجهی است در این ایضا است صدق بقا عیلت که مفعول و اگر بر آلی است
 بر آن وجهی چیزی معلوم است که آن بود که در این ایضا است صدق بقا عیلت که مفعول و اگر بر آلی است
 کند عالم و این لازم ندارد از آنکه این فاعل هر یکی بر واسطه باشد **سوم** این باب بیان حدوثت بود که
 آلت عالم است و بیان قدس بر این که آلت است یعنی فاعلی که در این ایضا است صدق بقا عیلت که مفعول و اگر بر آلی است
 یعنی عدم حجاب بر وجهی است و قول تعظیم چیزی یا نبی است آن خبر در طایفه شده اند و این طایفه میگویند
 که عالم نیست و قول نصف وجهی است تعالی حدوث العالم برای ابطال گفته این است و طایفه دیگر
 میگویند که عالم حادث است اما اختصاصی حدوث بر آن که بعضی از این گفته بر واسطه آلت که بعضی
 الا ان الله و بقا نیست بر وجهی است و قول مصنف رحمه الله تعالی و اثبات المحدث برای ابطال گفته
 این است **چهارم** فاضل مازنی ملا محمد باقر اسر آبادی رحمه الله تعالی در این مقام اضراف و مشغول
 رحمه الله تعالی کرده که در این عنوان باب ششادیت این بار بیست و هفت العالم و اثبات المحدث این باب ششادیت
 ظاهر و بعضی در این بر حدوث همه عالم **پنجم** آلت که هر یک از المحدث این باب است که آلت است
 قادی که عدم این بعضی ملکوت باشد یا بعضی که چون گفته باشد چیزی که پیشتر باشد باشد
 بعضی خبر برای کار و چون آلتی تا غرضی مثلا بلکه بعضی گفته اند و بعضی است که این قسم معتقد
 نوریت یا بعضی که چیزی که هر یک از ملکوت در جهت تدبیر ملکوت است و اشاء و این و در این باب است
 آیات بسیار و احادیث بسیار از جمله آن آیت است آیه سوره بقره و انظر الى العظام کيف لم يمتنعها ثم يخلقها
 خلقا اخر لا يتقهره قال الله عز وجل كل شيء قدیر و از جمله آن احادیث است آنچه میگوید در حدیث جهانم
 باطل است آنچه است آنچه میگوید در حدیث جهانم باطل است آنچه است آنچه میگوید در حدیث جهانم باطل است
 که و بعد از آنکه در حدیث جهانم باطل است آنچه است آنچه میگوید در حدیث جهانم باطل است
 بعد از آنکه در حدیث جهانم باطل است آنچه است آنچه میگوید در حدیث جهانم باطل است

[illegible]

خروج الی ملک و در ملک بیاید که روح کدورت اول و خلقه او بر آن کسب عیش
انفال و توفیق **چشم** اینکه هر کس در ملک نماند و از آن بگریزد و در هر یک از اینها چنانچه
مذکور میشود در حقیقت چشم این بابی باین اشارت است که در آیه سوره اعراف که لایق و لا یرتاب الله
رب العالمین بنا بر این است که اگر بعضی فعل بعنوان کنایات چنانچه گفته در سوره بقره که اعلموا ان الله
اروشت ان یقول که هر یک پس بر چیزی که مکرر است باشد و قادر باشد غیبت کند و در این
ظاهر است و نه باینکه زیرا که قدرت آن در بیان بعضی لغو دارد و خواهد بود و تصدیق باین میشود در کتب
سیرم این باب که اگر حضرت حواض این است که ایشان را در اینها بعضی شیء منزه است و در حقیقت قدم
باینکه در جمیع که قدرت نه نافذ **ششم** اینکه تفاوت علی از ازل تا ابد و اجتناب **هفتم** اینکه کامل و جمیع
الوجود است و بعضی از احوال است بر عموم قدرت او و بعضی علم او و سایر صفات کامل و جلال و این علم
باعتبار چنانچه گفته در سوره طلاق که ینزل الیه فیض العلی ان الله علی کل شیء شہید و ان الله
قد اظناظر بحکمتی علم او باین آیه میشود و در کمال ایمان و الا که در شرح حدیث هفتم بار **ششم**
اینکه کامل و جمیع الوجود است و بعضی از احوال است **هفتم** ملاحظه این است از این حدیث و در کتب
از این امر نیز گفته و عبارت او اینست فان قلت لیکون فی هذا الباب ویلا علی جمیع العلم
کما قلت علی جمیع الوجود بحسب الحصار القديم فیه تعالی و انما یقتضی حدوث العلم المتأخر قد
انما یقتضی تعالی و حالها استحقاق ترجمه این است اگر قبول کرد که در مفسر و این بابی
بر حدیث تمام هر که که مذکور میگردد که در جمیع اینها که قدم نیست مگر است تعالی یا گفته میشود
در جواب که گفته مفسر اینها حدوث عالم است و بدین و تحقیق ذکر که مفسر آن بخیر
می آید از احوال محال و اینکه اگر در حقیقت تفاوت دیگر است یعنی فایده که هر چه از احوال از خلق نیست
که آنچه ذکر کردیم با این گفته وضع نیست بلکه آنچه باین است که جمیع احادیث این بابی بیان
و احادیث احادیث این باب بر همان عقلی نفس است نه معنی زیرا که هر کس از آن دانسته است و جواب اول
اشارت بآنچه در حدیث چشم این باب است که آن یکره یا فیه قیاس و تأخر و جمیع اشارت بآنچه
در حدیث سیرم است که علم آن مخلوق مقدم و متفلسف هم که عالم از این دو برهان تمام میشوند مگر اینجا
اینکه این دو برهان مملکت چنانچه گفتیم و باضافه این بابی حاشیه که گفته بدینست **هفتم**
تفاوت توفیق از احوال حدوث عالم یا فیه اند و با وجود و جمیع برهان و مردم را که میکنند به شبهتها
مانند شیطان چنانچه الله تعالی در بیان حال ایشان گفته در سوره که گفته که انما یتهم حتی یشهدوا
بواضحه و لا یحلفن علیهم و انکنت تشهد علیهم فی بعض التوفیق من الله ان عالم الاله که هر چه از احوال
بیشتر است و این را به احوال است و بدین برهان و مردم را که میکنند که آن را در کتب و در کتب و در کتب

که اسلام است **نکته** زاده با وجود اتفاق با اهل اسلام بر وجود واجب الوجود بالذات است بر این باورند
 از اهل اسلام در این اثبات واجب الوجود چه مستند شده اند بدلیل آنکه در اکثر تفویضات آن بطلان
 و در مستند شدت و آن دلیل با قیام نمیتواند که چنانچه ظاهر میشود از زبان اهل کتاب ایشان و این
 واجب الوجود اهل اسلام مستند شده اند بطریق که معلوم هر طبعیت که خود را شناخته باشد و این
 شواهد تدبیر معجزان مذکور است در آیه ما عا و زمین و هر چه آن تدبیر بآن خلق کرده مثل کواکب آسمانها
 و معادن در زمین چنانچه گفته در آیه و من یزیدکم من فیضی و من یزیدکم من فیضی و من یزیدکم من فیضی و من یزیدکم من فیضی
 برینجه در این شواهد مستند شد **نکته** از علی بن موسی که تالیف هشتم بر حکم خان جبر
 زید بن یحیی که در این مبداه علیکم است **نکته** از علی بن موسی که تالیف هشتم بر حکم خان جبر
 خلق بکلیه از علی بن موسی که تالیف هشتم بر حکم خان جبر
 و کان اسم عبد الملک و گفته ابو عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 زای با عطفه مغرب من یعنی کسی که درین استوار است و مانند دین و زانست و در این استوار است
 که عالم را بقیام بخشد یعنی آنکه همیشه بود و از آنکه کار تدبیر نیست بلکه از اینجه در اینجه در اینجه
 نکون از این استوار است و بخشد و از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 علی بن موسی که گفت از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 چیزی که شافی اشتغال بود بر آن زید بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 پس بخیر بای حضرت در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 پس از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 تا اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 ابو عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
نکته از علی بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 فقال له ابو عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 عن ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 انما فی حق علی بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 شد و حق علی بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 و ترقی بجسم که هر کدام مکانی و مقداری و وضعی دارد و وجود آن در هر یک که آن شایسته تدبیر
 صاحب شکرت نیست که این سبکدالت و عفو و عفو او عفو است و احتیاج باین نوع محض
 آن شده که ما را در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه

داخل نیست باشد که بی دلیل و تالیف نمیتوان دانست با اعتقاد و آثار و اختلاف محکمات قرآن
 و احادیث است که شما اعتقاد راستی آنها را و چه استدلال بر وجود آفریدگار تدبیر بدین عقلی
 محض در آیه است بلکه چون دلالت بر معجزان بر راستی ایشان و قیامت بر راستی آفریدگار
 تدبیر استدلال بدین عقلی ممکن نیست چه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 در هیچ عنوان این باب را مستند عقلی که دلالت بر معجزان کند و در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 منظور نباشد الصید بند و علام هر دو اینجا است نسبت الکلیه بتم کانی سکون و فیض یار و نقطه
 در باب عقلی که دلالت بر معجزان کند و در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 ام مستطیع برای استقامت و دیگر است که اکار نیست بر اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 و بر این قیاس است عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 محمول بخاطر یار و خدمت معجزان است الخضم خالص یعنی برکتی که در کتب نام جعفر صادق علیه السلام
 زید بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 که چیست گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 بحسب ظاهر این اسم و گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 حقت نام علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 که توبه یا غلام اوی آیا از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 سل از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 است بگو در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 زید بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 جواب علی بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 چون در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 زید بن موسی که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 اصلی نام و گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 کتب تدبیر که گوید در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 بگو تا اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 الملک خیر الله عن ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام که گفت ابی عبد الله علیه السلام
 بر اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه
 اما از اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه در اینجه

گشت الله بدهت هم لا یومر وان كان یومر هم لا یدعیهم التعمیم فیما یقتضی شیء من
 دلیل دوم است بر وجوب ذکر کار بعد از اشاره است بقول الله تعالی در مورد اوش و بنی نذر
 الا و ظاهر ساختن این دلیل بخاست بیان شده **مقدمه اول** آنکه محالست که خداوند چیزی
 باعتبار وجود فی نفسه در خارج یا در نفس یا ایجاد فاعلی این چیز را متوجه خلوات خود او بجهت
 حدوث ایجاد و نیامد آن احتیاج باجباری دیگر ندارد **دوم** آنکه در فاعل حادث و احتیاجات
 یکی آنکه مدبر باشد و دیگری آنکه مدبر نباشد و ظاهر این دلیل ابطال احتمالی نیست **ثالث** آنکه
 زیادتی چون تفاوت معلول از غلظت ماده در متعین بیشترند چنانکه در فاعل آنکه برای اختصاص
 هر حادثی بوقت خود جز از غیر غلظت ماده قرار دهند که بیشتر نبوده باشد نیز میگویند که آن
 جزا غیر بقدر معانی حرکت جسم است که آن در هر است یعنی فاعله و جزا غیر غلظت ماده آن
 معین دیگر حرکتی و دیگر است از غیر انسانی و فاعل میگوید از آنچه معلوم شد که حرکت
 عالم مثل باریدن باران و زلزله و بادها و مانند آنها بشمار است و از زمانه نیست تفصیل
 این آنست که اجسام بتغییر میشوند و در مقامات خود و تغییر در دو قسم است یکی در معنی مثل آنکه
 سفید سیاه شود و دیگری در معنی و آنرا حرکت مینامند و راه آنرا سامت و بیسانند و صفت
 خارجیه نیز بر دو قسم است قسم اول آنچه وجود در خارج دارد و حدوثات خود و آن در جمیع احوال
 فی نفسه خارجی میمانند مثل حرارت جسم دوم آنچه وجود فی نفسه آن مختص بر وجود و معنی است مثل
 زوجیت و این قسم را امر اعتباری مینامند و ممکنات خصوصیت و آن با اعتبار وجود فی نفسه در خارج
 باشد که کیفیت و کیفیت نیز میمانند و فلاسفه قسم اول را بر دو قسم قرار داده اند و هر یکی را معلول
 مینامند **اول** که آن مقدار است و **ثانی** که طاقان حرارت و مانند آنست **سوم** اضافه و آن
 بدیهی و بیرونی و مانند آنست **چهارم** این بقدر هر وسکون یا در نقطه در پائین و آن حصول
 در یک جا است **پنجم** معنی هم و تار و نقطه در بالا و آن حصول در زمانست **ششم** وضع و آن
 نسبت اجزای جسم است **هفتم** ملک و معنی هم و وسکون هم و آن پوشیدن خانه و مانند
 آنست **هشتم** آن بفعل و آن تاثر و غیر است **نهم** آن بفعل و آن تاثر از غیر است و حرکت در خارج
 مقوله را بخوبی زده اند و آنرا این وضع و کیفیت و کم است و اگر بنگران باور کرده اند که آن چهار
 فی نفسه اند و خارج و معنی حرکت در آنها میشود و باین سبب حرکت از این دو ظاهره مکانها
 کرده اند چون دانستند که اخصار غیر متناهی از افراد صفتی که در قسم اول باشد باین متناهی
 خلوات بدیهه است بر ممکنات و در کبر از این میگویند که سامت حرکت در مقوله این وضع و کم
 از اجزای لا یتجزای متناهی است و در جواب این ابطال از لا یتجزی مکانها میکنند و علاوه در کبر

از این میگویند که حرکت در مقوله این در این حرکت مکان ندارد اصلاً بلکه مکان آن بالقوه و کبر
 بقول است و حرکت در حرارت متلازم است حرکت حرکت مکان ندارد اصلاً پس میگویند که در مقوله
 حرکت غیر باعتبار بیرون صفتی و حدوث صفتی و کبر و اینها که از حالت و مانند آنست و مانند آنست
 مدینه العلم نام مختص صادق علیه السلام که باید و حدوث جسم باین از دویم خلاصیم از کبر و معانی
 هر دو ظاهره و میگویند که حرکت در قسم اول صفت مثل حرارت ممکن نیست و تغییرات و ایجاد و نیست
 و در چنین صورتی که از نسبه ناصبه اند که شیب حرکت شد و حرکت در این دو وضع واقعست
 چه طریقی محالست که آنرا از قسم دوم صفت ندانند اول اگر چه حرکت در آن از قسم اولست چنانچه می آید
 در چنین اوله باین طریقی در هیچ آن که در صفت محققه بالعدل و اخصار و متناهی احوال از افراد صفتی
 که از قسم دوم باشد در این متناهی خارج است و نظایر آنست که لغت از اجزاء جسم مثل واحد و غیر
 متناهی عدد است و بر این در سطحی و آنست بنابر ابطال از لا یتجزی که اگر نسبت آن اجزاء با یکدیگر
 محض باشد نسبت وضع جسم با تفصیل خواهد بود و نسبت حرکت وضعی جسم با عقلی نخواهد بود و
 این مقامات متلازمه با هم بودی و باین ابطال متلازمه است و تعداد و تاثر صفتی که از قسم دوم باشد
 بعد از تقسیم حالت و لا یتجزی ایجاد از قسم دوم صفت است و ایجاد و دیگر از غیر انسانی نخواهد بود و متلازمه
 ما در متناهی احوال لا یتجزی است معنی آنکه بخوبی قرار نگیرد در غیر متناهی احوال و ظاهره بیشتر
 از این آنست که ما که در مقوله اولی که مقدار حرکت جزا غیر غلظت ماده حادثات نیستند و در وقت گفت
ثانی آنکه از این میمانند و زیادتی که چون اینای مکانها نیستند و در کبر و احتیاج بر همانند داریم و
 آنجا بخوبی که نظریه بر مدینهات باشد میتوان کرد و بنا بر این میگویند که اگر حرکت در فاعل
 صفتی و حدوث صفتی و کبر تا شود هر چه در آن حرکت است همانست که در اوله و بیان بود بر جزا غیر
 ماده چنانچه متحقق بود در معنی معلول **ثانی** آنکه بر همانی باشد و بنا بر این میگویند که فاعل غیر مدینهات
 که غیر مدینهات و معنی را از نوعی برای حادثات محصل بود اعتباریه و آنرا باید که عقل تصور کند که مقادیر
 آتی را کند و آتی دیگر را نکند و با وجود موافقت آن در آه و در جمیع صفات سوی آنکه یکی ملک است
 و دیگری ملک غیر است یا مقادیر طبعی در آه و آنرا که در طبع خود که را کند مختص هر یک که
 آهن ملک نیست و کاه ملک غیر است و آنکه آهن و کاه اختلاف نام و کیفیت یا در قسم اول صفت
 داشته باشند و این محالست **ثانی** بعد از آن نام مختص صادق علیه السلام که است که ای برادر بهر یکدیگر
 که آنچه و همین زیادتی که در آن وقت که جزا غیر غلظت ماده حوائج صفت و کبر و مدینهات باشد و ملکیست
 چه اگر متلازمه سبب در حرکت می باشد یا باشد چنانچه زیادتی میگویند و در فاعل گفته اند و در کبر
 که و لا یتجزی لا یتجزی متناهی است و در جواب این ابطال از لا یتجزی مکانها میکنند و علاوه در کبر

[illegible]

شش تنی خلقت غیر است که چنانچه آن مآخوذات از آله بر زمین نازل شد که فعل باطنی و معنوی است
 معنوی البته بیخود خواهد بود معنوی در لفظ مذکور باشد و خواهد نمود وقت و آن معنوی را می
 یابند یعنی شش تنی عباده یعنی حاکمان و در حقیقت کامله در عالم برین مرتبه است و الهام
 و نوید و جدی و حجاب باب بیست و دوم و الهام الانانی الفکر الهی برای خدا خارج است یعنی
 آن فکر که خالق این اشیا و صانع افعال حاکمانه بیان شده و شرح خودی ششم باقیم و روح
 قال الله انانی فاهو تا آخر و لطفاً ما ننسدهم شده و در استقالات و محافان آن هم کرده اند که علت
 حقیقه **و** غایت از نشان بر یک بر می دهم و جعفر و ناری علیه السلام را از شش تن
 اسماء الله تعالی تا ظاهر شود که چون هر یک شش تن است و هیچ کدام از اسماء احسان از اسماء
 آنها نیست از جمله سوال آن بود که لفظ الله از چه فعل مشتق است همان گفت که بر تمام علیه السلام
 و چون نیست که از آن اسم لفظ الله مشتق است از آله و آن تامل کند و الی و را در ادب است که بعد
 و هر اسم شش تنی که بعد از آن باشد انما بقیت که محال است که این علی باشد چون آن است بر معنی
 بدین و بر ادوات بر معنی ذات نیست **و** و الله غیر المعنی من بعد اسم دین الهی بعد از دین
 بعد از شش تن و بعد از اسم الهی و دیگر در بعد از این و بر معنی و الی و را از شش تن
 چون در این است و باید که در لفظ الله شرح کرد و بیان هر چه جمیع احادیث و بیان چهار اسم
 و اینکه اولی از این چهار اسم معنوی این قرات باشد یعنی حقیقت و علیست الهی حقیقت اسم معنوی
 یا بتصل من حقیقی اسم است بر معنی گوشت و روح حقیقت اول این چهار اسم در این شرح است
 و هر اسم از این چهار اسم در ادب است که معنی شش تنی نماند شش تن است و آن غیر افعال است که
 و معنی اصلی آنست در این چهار اسم حقیقی در این و این اشارت است بطلان این چهار اسم
 که در شرح حقیقت اول گوشت بر هر که عباده کرده اسم را از معنی بر تحقیق کار فرستد و عباده کرده که بر
 این اشارت بطلان معنی اسم است از جمله معنی هر که عباده کرده اسم را بر معنی و این تحقیق کار فرستد
 عباده و دیگر که بر هر که بگویند این اشارت است در عباده معنی نکرده و این اشارت بطلان معنی
 سوم از چهار اسم و هر که عباده کرده معنی نام را بر هر که را و توضیحات نه کار و در این اشارت
 بجهت معنی نام چهار اسم از چهار اسم **و** در اینجا اشارت معنوی بر ظاهر می رسد اشارت اینکه شافا
 بیان می نماید و این و بعد از این چه ادوات است یکدیگر اینکه اسمی چیزی نباشد و بعد از آنست
 یکدیگر اینکه اسم چیزی نباشد و این که نام بعد از آنست که در این است که اسم چیزی نباشد بلکه
 دلالت بر این میکند که معنی صاحب معنی معنی عباده و معنی است نام و چون اسمی که او معنی آن کرده
 و معنی است چنانچه تفصیل آن گذشت در شرح حدیث اولی و این که بر او را عباده او نام نه شرح شده

وید هاون در این **مجلس** عن اوردن القاسم وهاشم العجمی قال قلت لاجل حضرت علی علیه السلام
الایضار هو یقول ان الاضمار فقال یا یا هاشم ارمهم القلوب اذ من اضرار العیون انت یقول
یوهیك الشد والحد والحدان التي لم تدخلها ولا تدخلكها بغيرك واهام القلوب لا تدركه فكيف
انصار العیون **شرح** لم تدخلها اصعبه مضاع عن طاعه علی بن ابي طالب سمعته خالصة یا علی لم
تدرك است **شرح** روايت از ابو بن قاسم که او هاشم جعفری است یا هاشم که از اولاد حضرت علی
است گفت که گفت امام محمد بن قاسم علیه السلام را که مراد باضمار را که الاضمار چیست بفرمود
که ای ابا هاشم دیدهای فلان الطیر از دیدهای چشمهاست بیان این آنکه تو که در می بینی بدیدی
در چشم بدیدی و چشم را که داخل نشدی آنها را از خیالی که نمی بینی آنها را از چشم خود را
ایست که تو از بدیدی و از اوست که از آن بدیدی چشم و بدیدی و فلان در می بینی و از چشم
از این چندی دیدهای چشمها را ایست که نمی بینی از آن که اوست از آن دیدی از آن دید
بطریق اولی **شرح** **مجلس** عن هشام بن حکم قال الاضمار لا تدرك الا بالبرهان بالحواس والقلب
الحواس او بالاعمال علی قلعة بطن او را با بالادخله وادراكا بالحواس وادراكا بلا مدخله وادراكا
قلع الادراك الذي بالادخله فالاحیوات والسمات والطیر واما الادراك بالحواس فتدرك الاشياء
من الزرع والتکلیف وعبوة اللیث والخرق والخرق والخرق واما الادراك بالحواس فتدرك الاشياء
فالقیر فانه يدرك الاشياء بلا مدخله ولا داخله فی جرمه ولا فی حیره **شرح** ظاهر ایست
که هشام این فقره را قصد توفید بیان معنی حدیث هشام این بار گفته باشد و چون هشام از آن
روان امام علی علیه السلام بگوید که ما حدیث هشام را از امام علی علیه السلام شنیده ایم
شرح روايت از هشام بن حکم گفت که چیزهایی که می بینی در حدیث خود در خارج حدیث
نمی بیند مگر بدید و جبر بچایس بچکان و بدل و در یافتن حواس سه قسم است اول در یافتن که سبب
داخل شدن چیزی در چای آن حس باشد **شرح** در یافتن که سبب ملاقات که در جری و چای آن
حس باشد **شرح** در یافتن داخل شدن و ملاقات که در یافتن این سه قسم است اما
در یافتن که داخل شدن پس بر یافتن آثارها و بزرگ شدن طویرهاست و اما در یافتن که
ملاقات پس شناختن شکلاست که بر می بینی و شکلا بود است و شناختن نوعی و شکلا
و که و سر و قامت و اما در یافتن که ملاقات و داخل شدن پس بر یافتن چشم است چه
چشم در می یابد چیزها را بی ملاقات و داخل شدن آن در چای غیر آن و نه داخل شدن چیزی در چای
آن **شرح** و از آن بفرمود که سبب سبب الحواس سبب الاشياء فاذا كان السبب مقصدا
بینه و بین الذي والسبب قام ادراك ما يلاحظ من الاماكن والاشخاص فاذا اقبل البصر على الاشياء

منه رجوع ليعاينها كما امره واما انظر في الحارة لا ينفذ بصر في الحارة فاذا لم يكن له سبب
رجوع ليعاينها كما امره واما انظر في الحارة لا ينفذ بصر في الحارة فاذا لم يكن له سبب
سبب في انظاره **شرح** ظاهر ایست که هشام این فقره را بقصد بیان معنی حدیث هشام
این بار گفته باشد و معنی آنست که هشام با شد یا بخاطر برسانید باشد و اما علم
و بر این در یافتن چشم جبر بچایس بچکان و بدل و در یافتن حواس سه قسم است اول در یافتن که سبب
داخل شدن چیزی در چای آن حس باشد **شرح** در یافتن که سبب ملاقات که در جری و چای آن
حس باشد **شرح** در یافتن داخل شدن و ملاقات که در یافتن این سه قسم است اما
در یافتن که داخل شدن پس بر یافتن آثارها و بزرگ شدن طویرهاست و اما در یافتن که
ملاقات پس شناختن شکلاست که بر می بینی و شکلا بود است و شناختن نوعی و شکلا
و که و سر و قامت و اما در یافتن که ملاقات و داخل شدن پس بر یافتن چشم است چه
چشم در می یابد چیزها را بی ملاقات و داخل شدن آن در چای غیر آن و نه داخل شدن چیزی در چای
آن **شرح** و از آن بفرمود که سبب سبب الحواس سبب الاشياء فاذا كان السبب مقصدا
بینه و بین الذي والسبب قام ادراك ما يلاحظ من الاماكن والاشخاص فاذا اقبل البصر على الاشياء

دل الحاطه باو نیکند گفتد باشد بزیادت ساختن کفای اعتقادند مقصد جهان منزه
برای سببیت است **بسم** ایا اول بر نیست سلطنت در افاق و جریا را مگر بر چیزی که در
عالم باشد از حیث انبیاات بر دل در می یابد هر چه که در این فضا است و بدیده خود آفرای باشد
پس چون واداشته شود بر چیزی که نیست در این فضا موجود که از الله تعالی باشد و میگوید
تسلی بر کسند که بسیارند باشد بر حکایت یکدیگر چیزی که در این فضا است پس از اینست
خود مندر که واداد دل خود را بر چیزی که نیست موجود در این فضا تا کار حق حیل و در دست باشد
من کت الله تعالی و غریب است بعضی اینکه در فضایی عالم نیست جدا و لکن کندن این کار را می بیند
بدل خود مگر چیزی که در این فضا موجود است و مانند میکند او را بر عالمی چنانچه گفته در کار
غایت بلند در تبه الله از اینکه فالتو در اسم جلاله محض باشد و از آن بود **باب دوم**
تا بر لایق حق الصفة غیر ما وصف به صفة جلاله تعالی **شرح** با در هر صفة الصفاست غیر اینها
بعضی ناقص است مثل آیه سوره ناس است حایفة منهم غیر الذی یعلم ما یوفی له اجماعی و بعضی ناقص
و عبارت از اتمالی آیه سوره شوری لیس لک شفی و آیه سوره احقام لا اله الا انوار و آیه سوره
الاحقاف به علی و آیه سوره الانعام و سوره الزمر که و فالتو فی الله حق و آیه سوره که مذکور است و
سیریم باز هم این بار می بیند آیه که ما می بیند بر این حقیر باشد و نظیر این عنوان می آید در جانش
سیریم با بر جوامع الحق حیل که بار نیست و درم است که و این الحق ان لا یوسف الا ما یصفی بنفسه
و این یوسف الذی یحیی الخیاس ان تد که و الا هم ان تناله و الخطرات ان تحده و الاضمار ان
بد جلاله و صفة الواسع و تعالی عما یفیه ان الاعیان و بیان بیشتر **بسم** این بار محلی است
بیان الله تعالی چیزی که مخالفت باشد با آنچه بیان کردیم خود درین در محکات قرآن مندرک
و منزهت از اینکه در حق حقیر و بلند مرتبه حقیر است از اینکه مانده داشت باشد و از حق
محض و از تبار و **باب سوم** کتب خدیوی عبد الملک بن اعین الی الخ و ان یکتب
ان یحالی و بعضی الله الصبیح و بعضی الله فان یکتب جلاله فان یکتب ان یکتب الی الخ
القیس من القیید نکب الی الخ سالت جلاله ان یحیی الخ و فالتو فی الله حق و آیه سوره که مذکور است
الذی لیس لک شفی و فی التبع الذی تعالی عما یفیه الواسع و بعضی الله حق و آیه سوره که مذکور است
حق الله **شرح** و بعضی استحقاقی در بار حق که صفة آن باشد و ساد است که در آن بیان کنی
بعضی بیان چیزی با اسم جلاله محض آن باشد و چون باصله با آن در کتب باشد و از هم است الصبیح و بعضی
بعضی بوی محض و بعضی بوی صفة اعنای که از هم اقبال یافت و بعضی جلاله و بعضی صفة
طایر بدین صفة شده و خشن اذ نام است صفا بکرات و فتح با یک صفة و فتح نام بعضی صفاست

نوشتم بعد الملک بن اعین و آدم نبوی امام خدیو صادق علیه السلام بدرستی که بعضی در قرآن بیان
سکتد الله تعالی در شکل چیزی با نام خوب پس اگر وجود بیکی کنایه الله تعالی فواید تو که
سببیت و اعلام کنی و آنچه مدح حق در اقدار سبکانه بودن الله تعالی در صفات است
خوب خرافه بود پس نوشت بسوی حق بر سر پهلای حق که از الله تعالی از مذهب صبیح در حق
و آنچه گفته اند با آن بعضی که نود تواند بیان اول اینکه بر حاکم از بیان با اسم جلاله محض است که نیست
مانند در اسم جلاله محض آن قسم کنی و هیچ چیز و است و پس شنوای بیباکان این بند در حق
جهاد با یقیم که باب اطلاق القول با الله تعالی بشی است بیان دوم اینکه بر حاکم از آنچه بیان
سکتد این بیان کنندگان با اسم جلاله محض که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله و در
تخلیط از آن است در الله تعالی **شرح** و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله
القرآن در صفات الله جل و عز و فالتو فی الله البطلان و التنبیه و لا نفی و لا تنبیه هو الله
الذی الوحدی تعالی الله فی اقصی الایمان و فالتو فی الله محض و بعضی از جلاله محض است
عبادت از احاطه شتافته و مانند آنجا که البت خارج از خود است پس هیچ کلام علم و احاطه
نیست البطلان بکار نیاندن و مراد اینجا محض است که بیان شود در حق جلاله دوم با یقیم
القیس من القیید و مراد اینجا حکم سلطنت الثابت با بر جلاله از اینجا حقست بعضی بکار آفرینی
الموجود یافت شده و مراد اینجا حکایت است که حافظ است نزد هر چیزی و را کند و خا خاست
پس بیان رحمت کند و ترا الله تعالی که راه راست بر حیل است که نازد شده با آن قرآن از اسما شتافته
الله جل و عز و زیادت کفای بر نفی که از الله تعالی بکار نیاندن و فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
محض از جلاله محض آن فی الله حق و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
است و را کند و جلاله محض است فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
از اینکه در یکدیگر در بیان کردن و در هر مشکل از آن تا ساد که مراد شود به بیان کردن الله تعالی
حق خود را بعد از هر شیئی از آن تا خاتم مراد و جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
و جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
بعد از هدیم حق سببیت با یقیم و هر که الله تعالی در حیرت نکند الله تعالی فواید تو که
و کتاب با یقیم و ساد باشد که ظاهر ساخته بر این ایشان چیزی که با آن فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
از جلاله محض مراد با جلاله محض من الطاعة عالم جمیع مشکلات است تا آدم و شیخ و دیگران از جلاله محض است
و با یقیم و بعضی سببیت با یقیم که با یقیم و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است
فی یقیم و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است که فالتو فی الله حق و بعضی از جلاله محض است

کلیتی **مفعول** مفعول محذوف است فقال تا آخر دلالت بر این مفعول میکند اول با سویی
 قبله بقاوت با در یک نقطه بصیغه ماضی غایب علم باب است و ضمیر راجع بالله تعالی
 و باز راجع باول است و جمله نعت اول است و مقصود نفی اینست که اولیت او باعتبار دخول
 صفی در او در زمان ماضی اشعار آن در زمان مستقبل باشد المدی مفعول با یک نقطه و کم
 و ال بقیقه و یار و حمزه و کما فی جز منقلب یا می شود تا از علم احداث کرده شده سبقت بصیغه
 ماضی غایب علم باب ماضی و ماضی است و ضمیر مستقر راجع بالله تعالی است و باز راجع بالله
 تعالی است بدین است و جمله نعت دوم است و مقصود نفی اینست که اولیت او باعتبار
 ذات او بصفت بر خورفت صفی را باشد الهی باید بکسوف و یار و نقطه در باب این
 و تا جمالی که آخر کالات دیگر باشد و مقصود نفی اینست که آخریت او باشد آخرت کامل
 در او باشد و کما فی معلق است بکل واحد ازین اول قبله و چون بوی سبقت و من بخاید
 معلق اندو که معلق برین خایه باشد و پس لم یزل و لا يزال از افعال ناقصه است و خبر در
 ظون در بلا دی است لایق تا آخر استیفاف بیانی سابق است المذوق مصدر باینکه در
 حادث و هر دو اینجا است لایق تا آخر بفرج یعنی اولی و الاخر است باز و من که در عدم
 غیر است پس اولیت او پیش از آخریت او نیست موافق آنچه در هیچ السیلا است در خطب
 المؤمنین علیه السلام که الذی لم یسبق له خال احد الا یكون اول قبل ان یكون آخر الخالق قال
 لا یحلی است و یقول اندو که خبر است ای محذوف باشد **مفعول** از نام خبر صاف
 بر جمالی که تحقیق بر سید شد از قول الله تعالی در سورة المدهد الا که و الاخر است که اول
 نه باعتبار صفی سابق که محال آن صفت نه باشد و نه باعتبار صفی لاحق که ذات او سابق
 بر آن صفت شده باشد و آخر است نه باعتبار جمالی که حادث شده باشد در او و منتهای جمالی
 او باشد چنانچه در حق در آورده میشود از خال مخلوقان مثل اینکه اول آدمی جمالی است
 است ولیکن الله تعالی قدیم است اول است آخر است همیشه بود و همیشه خواهد بود و حادثی که در
 حلی کند و جمالی که آخر کالات باشد معلق ای کمال خبر برده واقع نیست بر وقت او پس باشد
 بعد از عدم و غیره و از خالی پس خالی و کس که از دیگر کار بند هر جز است یعنی نماید که هیچ
 خالی کل شیئی بجای ضمیر شاریت بدلیل بر اولی و باز و من که خالی کل شیئی ناقص میباشد و
 منقول شود از خالی خالی ناقص است البته و بر این قیاس است که خالی خبر است لایق در جمالی
 در آن صیغه بوی بیان آن حکم خواهد بود **مفعول** گفت عن ای جعفر ان فی علم لم مثله **مفعول**
 اخیری عن الرب سبارک و تعالی له اسماء و صفات کتابه و احادیث و صفاته و هو **مفعول** فقال ای جعفر

و ان کون
 و ان کون
 و ان کون

ان لهذا الكلام و جملین انک تقول هو ای اینک و عدله و کثره مفعول الله عز و جل
 جمله له اسماء تا آخر استیفاف بیانیست بوی اخیری که بقدر استیفاف است یعنی که و یقول
 بود که استیفاف در اینجا و مقدر باشد و بر هر قدر بود و عاطفه است اسماء است از استیفاف
 لغفط عالم و قمار و ذواللق و مانند آنها و صفات عبارات از استیفاف لفظ علم و قدر و قوت
 و مانند آنها چنانچه کن شد در شرح حدیث اول باب پنجم گذشت در شرح حدیث بیست و یک
 سابق که اسم و صفت متحد بالذات و متغایر بالاعتبار است **مفعول** بودم نزد امام محمد تقی ع
 پس بر سید او را مری باز و من که گفت که خبر من از صفات خیر است سبارک و تعالی که آیا
 او را اسماء و صفات در هر آن هست و اسماء او صفات او عین او می باشد پس امام علیه السلام گفت
 که در شی که این سخن را که گفتی در هر آن هست که از این است که اینها عین او نیستند و صفات
 در لغت الله تعالی صانع شده و کثرت شود زیرا که مفهوم عالم مثلا غیر مفهوم قادر است بالقدرة
 پس آن غلط است چه الله تعالی تر است از کثرت و **مفعول** و انک تقول هذه الصفات
 و الاصل لم یزل فان لم یزل محتمل معینان فان قلت لم یزل عندی و علیه و هو مستحق ان یفرق
 گفت مفعول لم یزل تصور بر او و حقا و ها و یقطع خبرها فها الله ان یقول معه شیئی غیر
 المستعمل بصیغه اسم فاعل این قال بر او و را و اینجا تا آری درین معنی است و او در و هو غفلت
 بر عینه یا بالذات است و حاصل هر دو یکلیت و غلط بودم تر از سالیست چه این بر تقدیر است
 استحقاق معلوم نیست مفعول بصیغه اسم فاعل طلبکار و حق حواء و را و اینجا چیز است که قاتل
 جاری ساختن اسم و صفت بر آن داشت باشد و القیو بر صفة و ان چیز را حواء و من چیز
 در وقت تقی چیزها میباشد و حواء در خارج مثل آیه سوره که عمران هو الذی یصورکم فی الارحام
 که یسار بر تصور و چیزی است که موجود فی نفس باشد الهی بکرها و بعد از آن عدد چیزی
 غیر هم و اینجا در خارج میباشد که هر یک از این چیزها علیحدت موجود فی نفس باشد در خارج و او
 و من القیو حواء که بر آن حرف و اطراف تفکیک خبرها عبارت از تفکیک حواء و اسماء
 و صفات بر هر یک از آنها از باقی معاد یعنی هم مصدر یعنی است یعنی بنا کردنی و مقصود مفعول مطلق
 فعل محذوف است و صفات است بالله عز و جل و صفت شیئی است بنا بر مشهور که غیر متصل باضا
 که بهر شیئی نمیکند و یقید شیئی غیر شاریت به شوب معذرت و در خارج در ازل پس بر غیر
 اینجا موجود است که عین ذات الهی عالم باشد با نفی که مذکور شد در شرح حدیث اول باب پنجم
 در شرح و العلم و ادله و العلم تا آخر **مفعول** و انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول
 و انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول انک تقول

